

ایده سیاست مفاهیم‌های در فن حکمرانی

کد موضوعی: ۳۳۰

شماره مسلسل: ۱۴۶۱۱

د، ماه ۱۳۹۴

دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی

به نام خدا

فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۲.....	مقدمه
۳.....	فصل اول - فهم ایده
۳.....	خوانش پس زمینه‌های ذهن
۴.....	مفهوم ایده
۴.....	تفاوت ایده‌ها
۴.....	مواجهه ایده‌ها
۵.....	جنگ ایده‌ها
۵.....	تفاوت ایده با اندیشه سیاسی
۶.....	فصل دوم - سیاست بنیادین
۶.....	مفهوم سیاست
۶.....	سرآغاز سیاست
۷.....	سیاست انسانی
۷.....	سیاست بنیادین
۸.....	انواع سیاست
۹.....	جهان سیاست
۱۱.....	جهان امروز سیاست
۱۲.....	احیای اندیشه سیاسی
۱۳.....	فصل سوم - مفاهیم سیاسی
۱۳.....	مفاهیم چیست؟ چه مفاهیمی سیاسی است؟
۱۴.....	ایده سیاست مفاهیمی
۱۵.....	مفاهیم سیاسی
۱۵.....	سیاست مفاهیمی
۱۶.....	انواع مفاهیم
۱۶.....	فکر مفاهیمی
۱۷.....	سیاست مفاهیمی براساس فکر
۱۷.....	زبان سیاست مفاهیمی
۱۸.....	ناشناخته بودن سیاست مفاهیمی
۱۸.....	شناسایی سیاست‌های مفاهیمی
۱۸.....	سیاست‌های مفاهیمی در حیات معقول
۱۹.....	دو فهم کلی در سیاست مفاهیمی
۱۹.....	سیاست‌های مفاهیمی و آینده
۱۹.....	سیاست‌های شناور مفاهیمی
۲۰.....	مفاهیم در سیاست‌های حکومتی

سیاست‌های سپاه‌چاله‌ای در مفاهمه	۲۰
سیاست مفاهمه‌ای در شکل‌گیری قانون اساسی	۲۱
سیاست‌های مفاهمه‌ای سالم و ناسالم	۲۱
ویژگی‌های جامعه ناسالم	۲۲
سیاست‌های مفاهمه‌ای برای انسان	۲۳
اصول بنیادین سیاست‌های مفاهمه‌ای	۲۴
فصل چهارم - سیاستمدار دانا	۲۴
ویژگی یک سیاستمدار خردمند	۲۴
ذهن سیاستمدار	۲۵
سیاستمدار و زبان مفاهمه	۲۶
سیاستمدار امروز	۲۶
فصل پنجم - فن حکمرانی	۲۸
معنای حکومت	۲۸
سه دوره حکومت	۲۹
ضرورت شکل‌گیری فن حکمرانی	۲۹
موضوع حکمرانی	۳۰
مسائل فن حکمرانی	۳۰
فن حکمرانی	۳۱
پایان آزمون و خطا	۳۲
طبیعی‌سازی فن حکمرانی	۳۲
رابطه فن حکمرانی با عقل سیاسی	۳۲
فن حکمرانی و اراده	۳۳
ملازمه فکر و زبان	۳۳
فن حکمرانی و قانون	۳۴
فن حکمرانی و قانون اساسی	۳۴
فن حکمرانی و دولت	۳۵
فن حکمرانی حداقل	۳۵
سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی	۳۶
کاربرد سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی	۳۶
مفاهمه حکومتی در فن حکمرانی	۳۷
حکمرانی به‌مثابه انسان سیاسی	۳۷
سیاست‌های مفاهمه‌ای مقیاس فن حکمرانی	۳۷
سیاست‌های ناسالم در فن حکمرانی	۳۸
اصلاح سیاست‌ها در فن حکمرانی	۳۹
ویژگی اساسی حاکم خردمند	۳۹
نتیجه‌گیری	۴۰
منابع و مأخذ	۴۱



ایده سیاست مفاهیم‌های در فن حکمرانی

چکیده

در جامعه سیاسی سه اصل بنیادین انسان سیاسی، مفاهیم سیاسی و فن حکمرانی از مسائل فکربرانگیز محسوب می‌شوند. این سه اصل تاکنون کمتر به مقیاس خرد و منطق سیاسی سنجیده شده‌اند و اغلب در گفتار و نوشتار می‌آمدند و نیامده رخت بر می‌بستند بدون اینکه در آنها تفکر جدی صورت گرفته باشد.

در این تفکر هریک از این موضوعات به نحوی مورد توجه قرار گرفتند و در حد امکان تلاش شده که از پنهانی‌های آنها رمزگشایی صورت گیرد. به‌ویژه طرح مدل مفاهیم سیاسی در فن حکمرانی به تناسب نوآمدتر بوده و با دو طرح انسان سیاسی و فن حکمرانی تعمیق بیشتری یافته است. امروزه هرچند تفکر در آنها کاری سخت دشوار است، ولی چاره‌ای جز اندیشیدن در قلمرو هریک وجود ندارد. این ضرورت با لزوم دیگری درآمیخته که براساس آن مفاهیم تفهیمی^۱ از سیاست بنیادین، انسان سیاسی و فن حکمرانی مورد نیاز شده است.

با این رویکرد سیاست مفاهیم‌های در فن حکمرانی دنبال می‌شود تا این فن با محتوای سیاست مفاهیم‌های برای انسان سیاسی نافع شود. زیرا هدف از حکمرانی در جامعه سیاسی برای اداره امور انسان سیاسی است و اگر منافع انسانی تأمین نشود دلیلی برای حکمرانی یا حکمروایی وجود ندارد. نوشته حاضر هم به دشواری فهم شد و هم به سختی هرچه تمام‌تر در موقعیت مفهومی قرار گرفته است. زیرا ادبیات اولیه‌ای در حوزه انسان سیاسی، سیاست مفاهیم‌های و فن حکمرانی وجود ندارد و در نتیجه اندیشیدن در این اندیشه به سختی ممکن شده است. با وجود این، برانگیختن ارباب خرد ناب در این اندیشه آرمان اصلی نویسنده بوده تا در ادبیات فهم سیاست و حکومت نوفه‌می به‌وجود آید و بتواند راهگشای حیات امروز و آینده انسان باشد.

در این پژوهش هرچند مجالی برای جامعیت طرح بحث نبوده، ولی حداقل مباحثی برای گفتگو کردن طرح شده است. این حداقل در عین ناتمامی در راه تمامیت واقع شده که برای علاقمندان به تفکر، امیدبخش خواهد بود.

۱. مفاهیم تفهیمی برگرفته از سیاست مفاهیم‌های است. این مفاهیم شکلی از مفاهیم عقلانی بر پایه افهام مواجهه‌ای است. یعنی در آنجا فهم‌ها با یکدیگر مواجه می‌شوند و در این کشمکش فهم تفهیمی را متناسب با دو فهم پیشین به‌وجود می‌آورند که به مراتب توانا تر است. بنابراین فهم تفهیمی نتیجه دو فهم مواجهه‌ای است.

مقدمه

در دوره جدید به‌رغم پدیداری تکنولوژی ارتباطی انسان‌ها ناخواسته از هم فاصله گرفته و در نتیجه تصویر درستی از یکدیگر ندارند. شاید راز این دوری معطوف به درک نکردن متقابل آنان بوده است. از این‌رو برای درک بهتر وجود انسان ناگزیر از مفاهیم انسانی و جریان چرخه فهم‌پذیری در حوزه انسانی است. بر این اساس با اندیشیدن در حوزه عمومی لازم است به اموری توجه شود:

۱. سازوکاری فراهم آید که مفاهیم انسانی براساس اندیشه مفاهیم‌ای تقویت شود و با آن فهم برتر از انسان و انسان سیاسی به‌وجود آید.

۲. راهکاری برای فهم‌پذیری افهام به‌وجود آید و میزان توانایی با درجه فهم‌پذیری سنجیده شود.

۳. سیاست‌های مفاهیم‌ای در دستور عمل سیاستگذاری قرار گیرند تا سیاست‌ها معطوف به فرد نباشد.

۴. فن حکمرانی براساس حکمروایی قانون در جامعه سیاسی توجیه معقول سیاسی پیدا کند تا اندکی از دشواری‌های انسان سیاسی کاسته شود.

انسان امروز بیش از هر زمان دیگر به مفاهیم انسانی نیازمند است تا زندگی سخت را نرم و روان کند. این زندگی اکنون به دشواری هرچه تمام‌تر نفس‌گیر شده و در حوزه حکمرانی و شهروندی به انعطاف بیشتری نیازمند است، البته نرمی این سیاست‌ها با ایده سیاست مفاهیم‌ای در حوزه ملی و روابط میان ملت‌ها ممکن می‌شود.

سیاست‌های مفاهیم‌ای ساختار فن‌محور دارند و از عقلانیت تفهیمی بهره‌مندند. این سیاست‌ها به‌کندی می‌آیند و به سرعت از میان می‌روند. در عین حال سیاست‌های مفاهیم‌ای باید با فن حکمرانی درآمیخته شوند تا به مرور اصلاحی در فهم و نوبنیادی فن حکمرانی به‌وجود آید.

با این تلقی ضرورت سازمان حکمرانی با فهم انسان سیاسی طراحی می‌شود. این ضرورت به سختی قابل دست‌یافتن است و به‌ندرت ذهنی را درگیر می‌کند تا با آن مواجه شود.

در این نگاه مسائلی مانند انسان سیاسی، جامعه سیاسی و فن سیاسی با سیاست‌های انسانی در دستور فکر قرار می‌گیرند. این مسائل انسان را در مسیری قرار می‌دهند که واقع‌انگار شود تا دو اصل انسان سیاسی و سیاست‌های انسانی را در کنار هم مشاهده کند و در فن حکمرانی مورد استفاده قرار دهد.

با این برداشت انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که احساس نیاز به سازمان حکمرانی را با تمامی وجودش درک می‌کند. این درک به او فرصت می‌دهد که از خود بپرسد چه حکمرانی مناسب‌تر است؟



زیرا او به دنبال حکمرانی برتر است تا بهتر به نیازهایش پاسخ دهد و از امنیت، رفاه، خیر و سعادت بیشتری بهره‌مند شود.

در پاسخ به این پرسش اندیشه‌های متفاوتی طرح شده و هر کس به نحوی به آن پاسخ داده است. شاید در حکمرانی پاسخ مناسب به این پرسش‌ها معطوف به اعمال سیاست مفاهمی باشد تا فن حکمرانی بر گونه سیاست‌های معقول شکل گیرد.

با این رویکرد روش مفاهمه کردن^۱ و فراگیری مهارت‌های مفاهمه‌ای^۲ در ذهن امری لازم است. این شیوه به انسان می‌آموزد که هم مفاهمه با راه دشوار به کار بردن عقل مفاهمه‌ای میسر می‌شود و هم سازوکاری برای تسهیل افهام تفهیمی در سازمان حکمرانی است.

فصل اول – فهم ایده

خوانش پس‌زمینه‌های ذهن

خوانش پس‌زمینه‌های ذهن راه ورودی در چرخه ایده‌شناسی و ایده‌سازی است. اگر کسی درک مناسبی از پس‌زمینه‌های ذهن نداشته باشد، تصور یا فهم و مفهومی کردن ایده برای او کاری دشوار خواهد بود. بنابراین سرآغاز بحث را با این پیش‌زمینه دشوار پی می‌گیریم.

خوانش پس‌زمینه‌های ذهن با مرور ذهنی به دست می‌آید. این مرور از نوع محتوایی و زبانی بوده و رویکرد روانشناسی و خردگرایی دارد. در عین حال مرور ذهنی به واقع‌گرایی معطوف بوده و تلاش‌هایی مبتنی بر واقعیت را دنبال می‌کند.

از نگاه دیگر این خوانش نه سراسر ذهنی که فکری بوده و ساختارش برپایه خرد ناب شکل گرفته است. در عین حال کشف و فهم پس‌زمینه‌ها از طریق اذهان متناظر صورت می‌گیرد و این اذهان مرور ذهنی را برپایه خوانش پس‌زمینه‌های محتوایی میسر می‌سازند.^۳

این مرور گواهی بر ذهن داشتن خود و دیگری است. کشف این قابلیت انسانی بر قابلیت خرد و فکر داشتن انسان گواهی می‌دهد و او را به ایده‌سازی می‌خواند. بنابراین خوانش پس‌زمینه‌های ذهن با خرد ناب و جریان فکر کردن برپایه مرور ذهنی و در فضای خردمندی محقق می‌شود.^۴

۱. روش مفاهمه کردن مبتنی بر خرد تفهیمی است. این روش با ممارست ذهنی در موضوع مورد مفاهمه به دست می‌آید و با مرور به مهارت‌های تفهیمی تبدیل می‌شود.
۲. مهارت‌های مفاهمه‌ای از طریق تعلیم اندیشیدن و اندیشه مفاهمه‌ای میسر می‌شوند. این تعلیمات باید فن‌محورانه باشند تا قابلیت مهارتی پیدا کنند.
۳. خوانش پس‌زمینه‌های محتوایی در گرو خوانش پس‌زمینه ذهن است. این دو خوانش با ایده‌شناسی و از طریق خرد ناب و منطق فکر کشف و فهم می‌شوند.

مفهوم ایده

ایده سراسر مفهومی برآمده از ذهن است و در چرخه اندیشه، کلمه و جمله قرار می‌گیرد. ایده در فراسوی اندیشه واقع شده و در چارچوب «زبان ایده» معنایی می‌شود. با این تلقی میان ایده و اندیشه تمایز اساسی وجود دارد که یکی وجود نفسانی دارد و دیگری به وجود جسمانی پیچیده شده است. این دو واقعیت از دو زبان متفاوت سخن می‌گویند که یکی زبان ایده و دیگر زبان جمله است. زبان اولی کارکرد روان‌شناسانه دارد و دومی با شاخص واژه، کلمه و جمله سنجیده می‌شود. ایده نخستین تصور و مفهوم در هر پدیده و سرآغاز اندیشه‌سازی است که پیشینه‌ای نداشته و با ذهن‌برانگیزی زمینه فکربرانگیزی را فراهم کرده است. با این نگاه ایده، مغز ذهن است و ذهن با آن تجدید حیات یافته و به مرور با ساختاری از اندیشه مستقل در دستور اندیشیدن قرار گرفته است. درحالی که اندیشه از مغز می‌روید و کارکرد مغزی دارد و آموزش با سازوکار حافظه حل‌وفصل می‌شود.

تفاوت ایده‌ها

ایده‌ها در عین همسازی ناهم‌ساز به‌نظر می‌رسند. با این مفهوم سازگاری آنها در ایده بودن و ناسازگاری به تفاوت‌های ایده‌ای مربوط می‌شود. یعنی همه ایده‌ها در شمار مفهوم کلی ایده قرار دارند، ولی هیچ‌یک مشابه دیگری نیستند و در عین حال در آنها تفاوت وجودی و مراتب مفهومی مشاهده می‌شود.

ایده‌ها با تفاوت وجودی و مفهومی شناخته می‌شوند. این تفاوت‌ها سازمان ایده را شکل می‌دهند و با آنها بنیانی از ایده‌ها ساخته می‌شود. بنابراین ایده‌ها در عین حالی که معنای واحدی را تداعی می‌کنند، هریک در سازه‌های تنهایی با دیگری متفاوتند.

مواجهه ایده‌ها

مواجهه ایده‌ها موجب سوگیری و شکل‌گیری فهم ایده‌ها می‌شود و به مرور مفاهیم ایده‌ها را در حوزه انسانی سامان می‌دهد. این مواجهه با رویکرد مفاهیم‌ای وضعیت‌چندی‌وچونی افهام را به تصویر می‌کشد و همین اتفاق ممکن است در حوزه اندیشه‌ها نیز رخ دهد.

ایده‌ها هرچند با مواجهه‌ای شروع می‌شوند، ولی برای مفاهیم کردن ایده‌ستانی لازم است تا براساس آن ایده‌پژوهی به‌وجود آید. این دو راهبرد در واقعیت‌ها زمینه ایده‌سازی را فراهم می‌کنند و بر شانه اندیشه‌ها بنا می‌شوند و سیاست‌های اندیشه‌ای در دستور کار خرد قرار می‌گیرند.



از نگاهی دیگر ایده‌ستانی، ایده‌پژوهی و ایده‌سازی ملازم یکدیگرند. زیرا ایده‌ها بی‌بوته از واقعیت‌ها نیستند و از بوته‌ای می‌رویند که تاریخ ایده‌هاست. با این رویکرد ایده‌ها به تفکر ایده‌ای معطوفند و ریشه در تاریخ ایده انسانی دارند.

جنگ ایده‌ها

جنگ ایده‌ها نزاعی بر گونه مواجهه‌ای و برپایه فهم و منطق مفاهمه‌ای است. در آنجا ایده‌های بنیادین در کشمکش نفس‌گیر دام می‌گسترند تا یکی بر دیگری چیره شود. این نزاع‌ها ساختار و ماهیت انسانی دارند و برای تعمیق افکار و اصلاح بنیادین مفاهمه گامی به پیش برمی‌دارند.

کشمکش ایده‌ها علاوه بر مواجهه ناشی از تفاوت ایده‌ای بوده که ایده‌ای با ایده دیگر ناسازگار شده است. این واقعیت به مرور مبنایی برای جنگ ایده‌ها شده است. این جنگ تا جایی ادامه می‌یابد که ایده‌ای بر دیگری سیطره یابد و نزاع فروکش کند.

کشمکش ایده‌ها نه فرضی که ساختار و ماهیت حقیقی دارد. یعنی ایده‌های بنیادین در مواجهه با یکدیگر کشمکش همه‌جانبه‌ای را به وجود می‌آورند تا یکی بر دیگری چیره شود. از نگاه دیگر جنگ ایده‌ها نه اعتباری که حقیقی است. این نزاع در درون خود مواجهه و مفاهمه حقیقی را به دنبال دارد تا برپایه آن فهم و مفهوم حقیقی را به وجود آورند.

جنگ ایده در واقعیت‌ها و مناسبات انسانی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. این جنگ ناشی از مواجهه اذهان و ایده‌هاست. یعنی مواجهه ایده‌ها موجب زورآزمایی آنها خواهد شد تا توان‌تر چیره شود و ناتوان‌ها از آن پیروی کنند.

جنگ ایده‌ها با کشمکش‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... متفاوت است. این جنگ‌ها با خود نزاع اندیشه‌ها را با رویکرد اندیشیدن سامان می‌دهند تا افکار توان‌تر بر افکار ناتوان چیره شوند و جهانی به مثابه افکار بنیادین برپا کنند. شاید جنگ ایده‌ها دیباچه‌ای برای جنگ اندیشه‌هاست. یعنی هر اتفاقی که در ایده‌ها بیافتد ناگزیر در اندیشه‌ها نیز اثر مشابه برجای می‌گذارد و اندیشه‌ها از قانون بنیادین ایده‌ها پیروی می‌کنند.

تفاوت ایده با اندیشه سیاسی

ایده‌های سیاسی با عناصر تعیینی بنیان اندیشه‌های سیاسی را می‌سازند. با این نگاه هر اندیشه سیاسی به ایده سیاسی معطوف است. البته با این تفاوت که ایده‌ها از روش خود پیروی کرده، ولی اندیشه‌های سیاسی از روش فهم سیاسی پیروی می‌کنند. پس ایده‌ها به سختی در چرخه ذهن فهم می‌شوند، اما فهم اندیشه‌های سیاسی کاری ساده است.

ایده‌ها ساختاری روشمند دارند و هر ایده در امکان وجودی با روش خاص خود حاضر است و از

آن پیروی می‌کند. در حالی که اندیشه سیاسی از روش فهم سیاسی تغذیه می‌شود و ممکن است همه اندیشه‌های سیاسی در یک واحد مفهومی قرار گیرند. بنابراین ایده سیاسی مغز اندیشه سیاسی است و اندیشه‌ها با تمامی وجود تحت فرمان ایده‌هایند و بدون آن از هرگونه راهگشایی ناتوانند.

فصل دوم - سیاست بنیادین

مفهوم سیاست

مفهوم سیاست ریشه در انسان سیاسی دارد. این مفهوم از انسان سیاسی گرفته شده و نمادی از سیاست‌های انسانی است. یعنی مفهوم سیاسی و سیاستی بدون واقعیت انسانی وجود ندارد و این مفهوم از انسان سیاسی بیرون کشیده شده است.

مفهوم سیاست با اندیشیدن در ایده انسان سیاسی و رگه‌شناسی در ساختار سیاست‌ها و سیاستگذاری‌ها شناخته می‌شود. در این مفهوم انسانی تنوع ایده سیاسی و سیاستی وجود دارد که برترینش ایده سیاست مفاهمه‌ای براساس منطق فهم‌پذیری است. این مفهوم هرچند نرم، روان و منعطف به نظر می‌رسد، ولی به سختی در فن حکمرانی قابل فهم و مفهومی شدن است.

این ایده با سیاست مفاهمه‌ای و براساس عقلانیت تفهمی گشوده می‌شود. اگر ایده‌ای با سیاست مفاهمه‌ای نیامیزد یا در چارچوب فهم‌پذیری قرار نگیرد، در ایده بودنش تردید وجود دارد. با این تلقی ایده سیاست مفاهمه‌ای ریشه در سیاست بنیادین دارد که آن نیز از انسان سیاسی استخراج شده است.

سرآغاز سیاست

سیاست‌ها از ذهن بر می‌خیزند و دوباره در ذهن فرو می‌روند. ذهن ممکن است سفیدچاله یا سیاهچاله باشد که به تناسب مفاهمه همسوی خود را شکل می‌دهد.^۱ یعنی سیاست‌های بنیادین ذهن‌مدارند و فضای ذهنی تعیین‌کننده چندوچون سیاست‌هاست.

سیاست‌های ذهنی اگر روشن‌گر باشند، روشنایی و سفیدی بر ذهن حاکم می‌شود و چنانچه تاریکی سایه بیندازد، سیاهی بر ذهن حکومت خواهد کرد. یعنی سفیدچاله یا سیاهچاله بودن ذهن به سیاست‌های حاکم بر ذهن مربوط می‌شود. پس این دو ویژگی به خصال ذهن مربوط می‌شوند و نوع مواجهه ذهنی هریک این دو مفهوم را تداعی می‌کند.

۱. سفیدچاله یا سیاه چاله بودن ذهن به نحوه مواجهه با موضوع مربوط می‌شود. این مواجهه ذهن را در یکی از این دو وضعیت قرار می‌دهد.



سیاست انسانی

سیاست انسانی با انسان‌شناسی شروع می‌شود و درجه قوامش به نحوه آگاهی از عناصر وجودی او ارتباط می‌یابد. یعنی انسان‌شناسی در تعیین سیاست انسانی و نیز نوسازی آن نقش اول برعهده دارد. با این رویکرد عناصر وجودی سیاست انسانی با عناصر انسانی تعیین حدود می‌شوند و بنیان انسانی دارند. یعنی انسان سیاسی تعیین می‌کند که سیاست‌های قانونی چگونه سامان یابند.

انسان در سیاست‌های انسانی اصالت دارد و همه سیاست‌ها در مدار انسان می‌چرخند. اگر انسان در سیاستی فراموش شود، هرچه که باشد سیاست انسانی نیست و نیازهای انسان سیاسی را تأمین نمی‌کند. بنابراین سیاستی انسانی است که بنا به مناسبات انسانی و مقتضیات زمان به نیازهای آدمی پاسخ دهد.

سیاست بنیادین

مشکل جامعه امروز این است که شهروند و سیاستمدار کنونی نه ایده سیاست بنیادین را می‌شناسد و نه قانون طبیعی و فنی را و نه چیزی از حُسن اجرای آن می‌داند. انسان جدید در گردابی به هم فشرده فرو رفته، بدون آنکه بداند در چه راهی می‌رود. او هنوز نمی‌داند سیاست‌های بنیادین ساختار و ماهیت اندیشه‌ای دارند و در چارچوب نقد و فهم‌پذیری قرار می‌گیرند و از پشتوانه تفکر برخوردارند.

ایده سیاست بنیادین مغز سیاست انسانی را نشانه می‌رود و شکلی از سیاست‌های قانونی است. این ایده شه‌ریار و شهروند خود را متناسب با نیازها و علایق انسانی می‌سازد تا اراده معطوف به ایده سیاسی براساس امر سیاسی بنیادین به وجود آید.

با وجود این ایده‌های بنیادین سیاسی قابلیت سیاست‌سازی دارند و سیاست‌ها در واقعیت عملی نشانه‌ای از ایده‌هایند. یعنی در فهم سیاست‌ها لازم است که ریشه‌شناسی صورت گیرد تا ایده‌های بنیادین شناخته شوند و سیاست‌ها در دوره‌های مختلف بازخوانی و نیز بازطراحی شوند.

سیاست‌های بنیادین به تناسب ایده‌های سیاسی بیشتر در مدار واقعیت‌ها قرار دارند. این سیاست‌ها برای تعمیق انسان‌شناسی در انسان‌شهر و امر حکمرانی و نیز به‌منظور فنی شدن آن در امر حکومت‌مندی به کار می‌روند.

با این برداشت سیاست‌های بنیادین به‌مثابه واقعیت‌ها طراحی می‌شوند. این سیاست‌ها در چهارسوی امکان می‌روند و نشانه‌های واقعی در جهان واقع برجای می‌گذارند. در عین حال سیاست‌های بنیادین با شاخص فهم‌پذیری شناخته می‌شوند و با تلفیق سیاست‌های راهبردی و کاربردی اجرایی خواهند شد.

انواع سیاست

سیاست در ادبیات وجودی و مفهومی به بخش‌هایی تقسیم می‌شود که در این فرصت به تعدادی از آنها اشاره می‌شود. این سیاست‌ها پاره‌ای واقع‌گرایی پیشه می‌کنند و پاره دیگر در توهم به سر می‌برند. اکنون با توجه به این فرض مرور در انواع سیاست‌ها را پی می‌گیریم:

۱. سیاست‌ها در تصور اولیه به دو بخش انسانی و غیرانسانی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های انسانی تابع آزمون و خطایند و غیرانسانی ممکن است در هر حکمی واقع شوند. این سیاست‌ها جهان ذهن آدمی را می‌سازند و ذهن به تدریج با آنها گشوده می‌شود. یعنی ذهن چنان ساخته می‌شود که سیاست‌ها سرمشق‌های اولیه آن را نوشته‌اند و ذهن درواقع از قانون سیاست‌های انسانی پیروی می‌کند.

۲. سیاست‌های بنیادین به مثابه واقعیت طراحی می‌شوند. این سیاست‌ها در چهارسوی امکان می‌روند و نشانه‌های واقعی برجای می‌گذارند. سیاست‌های بنیادین به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های نظری زیرساخت مفهومی دارند و عملی در واقعیت‌ها شناورند.

۳. سیاست‌های عملی به دو بخش اعلامی و اعمالی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های اعلامی برگونه واقعیت‌ها بوده و اعمالی برپایه تصمیم‌های عملیاتی است. از نگاه دیگر سیاست‌های اعلامی براساس راهبردهای ترس‌ولرز شکل می‌گیرند و اعمالی مقاصد اصلی سیاستمدار را در سیاست‌های حکمرانی تعیین می‌کنند. سیاستمدار برای طرح مقاصد و عملیاتی کردن قصدها ناگزیر از به کار بستن این دو راهبرد اصولی است. او با طرح این دو سیاست عقلانی که برپایه ملازمه منطقی حق حیات دارند، مفاهمه سیاستی را سامان می‌دهد. با وجود این مفاهمه‌های سیاسی به انسان می‌گویند که چه سیاستی اعلامی و چه دیگر اعمالی است.

۴. سیاست‌های اعلامی و اعمالی به دو سیاست دیگر وجود می‌بخشند. یکی سیاست همراهی^۱ و دیگر سیاست مفاهمه‌ای^۲ است. این دو سیاست در عین همگرایی تفاوت‌هایی اساسی با هم دارند. اگر این دو اتفاق مهم و اصولی در جامعه سیاسی رخ دهد، سیاست‌های بنیادین در واقعیت عملی در جامعه سیاسی اثرگذار خواهند بود.

۵. از نگاه دیگر سیاست‌ها به دو بخش واقعی و توهمی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های واقعی در مدار انسان‌گرایی قرار دارند و توهمی در نقش مفهومی محدود می‌شوند. یعنی هریک در مدار دانایی و نادانی قرار می‌گیرند.

۶. سیاست‌ها به دو بخش دانسته و نادانسته تقسیم می‌شوند. سیاست‌های دانسته به حقایق سیاسی معطوفند و سیاستمداران آنها را با آگاهی به وجود می‌آورند. در حالی که سیاست‌های نادانسته

۱. سیاست همراهی در شمار سیاست‌های سیال و منعطف بشری قرار دارند.
 ۲. سیاست مفاهمه‌ای برپایه جمع‌اندیشانه است و تا حدودی از تفکر کانونی تغذیه می‌شود.



نیز یا در راه دانایی قرار دارند یا به کلی از این ویژگی محرومند و به سیاهچاله سیاسی می‌پیوندند.^۱ سیاست‌های دانسته در سِلک انسان‌مداری قرار دارند و به حکمت منطقی پیوسته‌اند و در حالی که سیاست‌های نادانسته با آشفتگی گسترده شده‌اند. سیاست‌های دانسته به شکل محلی، ملی و بین‌المللی خواهند بود و در همه سطوح نقش‌آفرینی می‌کنند. این سیاست‌ها در هر سطح سیاستمدار خود را تعریف می‌کنند تا تناسبی میان سیاست‌ها و سیاستمدار برقرار شود. بر این اساس در هر سطح از سیاست‌ها باید تحدید حدود سیاستی صورت گیرد و چارچوبی برای آن مشخص شود. اگر چهارسوی عمل سیاست‌ها تعیین نشود، سیاست‌ها فسادآور خواهند بود و مهار آنها دور از ذهن یا در مواردی ناممکن خواهد بود. ازسوی دیگر این سیاست‌ها نباید وانهاده باشند و لازم است به تعمیق فن حکمرانی کمک کنند تا با کارآمدی در فن حکمرانی مشروعیت سیاسی پیدا کنند.

۷. با این رویکرد سیاست‌ها به دو بخش سیاهچاله و سفیدچاله تقسیم می‌شوند و هریک در ذهن کارکرد خود را دارند. سیاست‌های سفیدچاله روشن‌گرند و در مدار واقعی می‌چرخند و سیاهچاله‌ها ابهام‌انگیز و غیرواقعی به نظر می‌رسند. علاوه بر این سیاست‌های سیاهچاله‌ای به مفاهیم مشابه جهت می‌دهند و در نتیجه حکمرانی سیاهچاله‌ای سامان می‌گیرد. این حکمرانی از خرد سیاسی پیروی نمی‌کند تا فن حکمرانی به مثابه انصاف سیاسی شکل گیرد و آن معطوف به آزمون و خطاست.

۸. سیاست‌های آزمون و خطا به سیاست‌های صدق و کذب معطوفند. این سیاست‌ها به تجمیع خرد سیاسی و توهّم سیاسی وابسته‌اند و در آنها ممکن است هر اتفاقی رخ دهد. یعنی سیاست‌ها گرفتار فقر سیاستی سیاستمدارانند و به‌ندرت نای برخاستن پیدا می‌کنند.

جهان سیاست

جهان سیاست طرحی از همه امکان‌بزرگ آفرینش است که انسان نیز در آن واقع شده است. این جهان همه واقعیتهای ممکن است. زیرا این جهان حاوی دو سیاست جامع وجودی و مفهومی است که دومی نیز از نهاد اولی بیرون می‌آید.

جهان سیاست سراسر پیچیده و ابهام‌برانگیز است. این سیاست‌ها امروزه به سختی در چرخه فهم‌پذیری قرار می‌گیرند و اغلب در شمار فهم‌ناپذیری قرار دارند و با اصول فهم‌پذیری طراحی نشده‌اند. از این‌رو انسان امروز نسبت به سیاست‌های کنونی دچار شگفتی و در مواردی سرگردانی شده است.

انسان جدید در فهم جهان سیاست به جای حیرت دچار سرگردانی شده است. او چنان آشفته در جهان سیاست‌هاست که تفاوتی میان جهان سیاست‌ها با سیاست انسانی نمی‌گذارد. با وجود این رنج

۱. سیاهچاله سیاسی جزیره ذهنی است که هر انسانی در آنجا فرو می‌رود و باز نمی‌گردد و کسی از چندوچونش چیزی نمی‌داند و شگفت این که برخی ادعای دانایی از آن را دارند.

بزرگ انسان امروز این است که نمی‌داند چه از جهان سیاست و سیاست‌های انسانی می‌داند تا بداند که چه نمی‌داند. شاید اوضاع نابسامان کشورهای مختلف ناشی از فقر دانایی سیاست‌ها و نیز سیاستگذاری‌ها بوده که شهروندان را در گردابی به هم فشرده به سمت مرگ دانایی و توانایی کشانده است.

رنج دیگر انسان این است که انسان سیاسی و آرمان‌های این انسان را نمی‌شناسد و این فقر شناختی موجب شد که سیاست انسانی را جدی نگیرد و در نتیجه فقر فهم سیاسی^۱ شکل گیرد. با این تلقی دو فقر بزرگ به وجود آمدند که یکی فقر شناخت انسان سیاسی و دیگر فقر فهم سیاسی بوده است. اکنون او نمی‌داند که انسان موضوع اصلی حکمرانی و حکمرانی نیز سراسر فن است. این فقر دانایی ریشه در بیماری فرهنگ سیاست انسانی دارد که تا مغز سیاست امروز نفوذ کرده است. بنابراین در شناخت جهان سیاست توجه به امور ذیل ضروری است:

۱. شناخت جهان سیاست به چگونگی تصور آن مربوط می‌شود. یعنی نوع تصور از جهان سیاست وضعیت شناختی آن را سامان می‌دهد. بنابراین فهم جهان سیاست درگرو تصور مناسب از آن است.

۲. جهان سیاست سراسر پنهان است و کسی دورنمای روشنی از آن ندارد. پنهانی این جهان درگرو پنهان‌گری ذهن است. یعنی ذهن به دلیل پیچیدگی نسبت به جهان سیاست ناخواسته سیاست دشواری را بنا نهاده است.

۳. انسان در شناخت واقعی جهان سیاست باید با آن مواجه شود و فهم سیال و منعطفی از آن به دست آورد. این فهم درگرو فهم ماهیت انسانی در جوانب مختلف است. بنابراین اگر فهمی از جامعیت انسانی به دست نیاید، هم فهم جهان سیاست به دست نمی‌آید و هم این فهم به تنهایی کاربردی ندارد.

۴. فهم جهان سیاست موجب می‌شود که انسان تصویر درستی از آن داشته و در نتیجه سیاست‌های مناسبی برای اداره آن طراحی کند. این سیاست‌ها به سیاست‌های انسانی در اداره امور کشور کمک می‌کنند تا تصمیم‌ها در فن حکمرانی تابع عقلانیت سیاسی باشند و به تعمیق امور انسان سیاسی بیایند.

۵. فهم جهان سیاست دیباچه‌ای برای فهم انسان سیاسی است. زیرا انسان سیاسی موضوع اصلی جهان سیاست است. اگر از این انسان تصور درستی وجود نداشته باشد، ناگزیر از جهان‌ش تصور مناسبی وجود نخواهد داشت.

۶. جهان سیاست در واقعیت‌ها دریچه‌ای از سیاست‌های انسانی است. این جهان باید با

۱. این فقر ناشی از فقر شناخت انسان سیاسی است. اگر انسان سیاسی دانسته نشود، شناخت سیاست‌های او ناممکن است. ازسوی دیگر فهم سیاسی و سیاستی ملایم‌تر و در پرتو یکدیگر شناخته می‌شوند. در عین حال هر دو فهم در مدار اندیشه قرار دارند و روشن‌مندند و دستیابی به فهم آنها کار دشواری نیست. با این برداشت فهم سیاسی به معنای فهم سیاست‌های انسانی است.



سیاست‌های مفاهمه‌ای شناخته شود. اگر کسی تصویر درستی از جهان و سیاست‌هایش نداشته باشد، او در جهان سیاسی زندگی نمی‌کند و ایده‌ها و باورهایش مصرف سیاسی نخواهند داشت و بیهوده در سرای سیاست‌ها، فن حکمرانی و حکمروایی چانه می‌زند.

۷. فهم جهان سیاست همراه با فهم انسان سیاسی موجب می‌شود که مفاهمه انسانی به وجود آید و در نتیجه انسان‌ها در حوزه عمومی برای همدیگر قابل فهم و تحمل شوند. اگر تحمل انسان‌ها به دشواری صورت گیرد، نشان از شکل نگرفتن مفاهمه انسانی در ابعاد مختلف فن حکمرانی است.

جهان امروز سیاست

جهان سیاست امروز مجموعه‌ای از سیاست‌ها و بی‌سیاستی‌های به هم پیچیده شده است. اکنون هر دو ویژگی در لایه‌های سیاست قانونی دیده می‌شوند. یعنی سیاست‌ها و بی‌تدبیری‌ها با قانون و اجرای آن سروکار دارند و در جامعه سیاسی تأثیر مشابه برجای می‌گذارند. بر این اساس انسان امروز با مجموعه‌ای از سیاست‌های قانونی و بی‌سیاستی‌های معطوف به قانون مواجه است. این اصل در فن حکمرانی نیز اثر خود را گذاشته و تجمیعی از سیاست‌ها و بی‌سیاستی‌ها در سازمان حکومت بشری شکل گرفته است.

این سیاست‌ها در جهان واقع تک‌بعدی، پراکنده و ناپیوسته‌اند. در این سیاست‌ها تجمیع اندیشه صورت نگرفته تا با عقلانیت جمعی تقویت شود. یعنی در سیاست امروز رویکرد مفاهمه‌ای دیده نمی‌شود، هرچند که برخی کشورها از تفکر قانونی در امر قانونگذاری، اجرایی و قضایی تغذیه می‌شوند. این تفکر اگر در مغز سیاست‌ها نفوذ کند به مرور سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی شکل می‌گیرند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای به دو نوع روشنایی و تاریکی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های روشنایی از نوع مهیاری بوده و تاریکی ریشه در نادانی دارند. این دو سیاست ممکن است در فن حکمرانی نفوذ کنند و سازمان حکمرانی را در موقعیت کژ یا راستی قرار دهند.

با این رویکرد سیاست امروز فاقد ایده و منطق مفاهمه‌ای است. این سیاست مفاهمه‌ای در کوره راه خرد گم شده و در ویرانه‌ها می‌رود، بدون آن که برپایه خرد گامی به پیش بردارد. در این سیاست مدل درجا دویدن یا به دور خود چرخیدن تجربه می‌شود، هرچند ممکن است خستگی به دنبال داشته باشد، ولی نتایج دفاع‌پذیری ارائه نمی‌شود.^۱ یعنی سیاست امروز باید برای انسان امروز و متناسب با نیازها و مناسبات انسان جدید باشد و چنان نباشد که سیاست به سمتی حرکت کند و انسان سیاسی به سمت دیگر کشیده شود. پس سیاست‌ها باید به مثابه انسان سیاسی طراحی شوند و موجب شکل‌گیری تعارضی در جامعه سیاسی نشوند.

۱. مانند آنچه کسانی در گفتار و نوشتار «سد لغور» را «سد البرز» می‌خوانند و می‌نویسند، ولی در لغور کسی این سد را به این نام نه می‌خواند و نه می‌نویسد و به کلی در ادبیات آنان نامی ناآشناست.

احیای اندیشه سیاسی

انسان امروز هرچند نسبت به سیاست‌های نوشته شده باسواد است که می‌تواند بخواند، بنویسد و بگوید، اما دانای سیاست‌های مفاهمه‌ای^۱ نیست. این اصل زمینه‌ای را در او به وجود آورده که از دانایی و فهم سیاست‌های بنیادین بازمانده است. از این رو لازم است برای حیات سیاسی از مدار باسوادی سیاسی عبور کرد و در قلمرو دانایی و فهم قرار گرفت تا احیای اندیشه سیاسی محقق شود.

امروزه در سیاست حکومتی باسوادی بر سیاست دانایی چیره شده و ناخواسته عقلانیت احساسی بر عقلانیت خردی فرمان داده است. این منطق شکلی از فن حکمرانی را در جامعه کنونی سامان داده که احساس بر عقل سیطره یافته و در نتیجه دانایی سیاست فراموش شده است. این فراموشی به مرور بر دامنه کویر اندیشه سیاسی افزوده و در نتیجه مرگ اندیشه سیاسی را چاره‌ناپذیر کرده است.

انسان امروز به احیای اندیشه سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی نیاز دارد که چنین احیایی با اندیشیدن در سیاست‌ها ممکن می‌شود. احیای اندیشه با روش‌شناسی و اندیشه‌شناسی به وجود می‌آید. از نگاه دیگر احیای اندیشه سیاسی در گرو اصلاح فاهمه سیاسی است که آن با روش به کارگیری خرد سیاسی میسر می‌شود.

در احیای اندیشه سیاسی لازم است سه اصلاح ذهن، خرد و فکر صورت گیرد. این سه اصلاح به تعمیق فاهمه انسان سیاسی در جامعه سیاسی کمک می‌کنند.

در جامعه انسانی برای احیای اندیشه سیاسی لازم است دو اتفاق بنیادی رخ دهد: یکی اصلاح سیاست‌ها و رو آوردن به سیاست‌های مفاهمه‌ای و دیگر اصلاح فهم شهروندان و سیاستمداران تا میان سیاست‌ها، شهروندان و سیاستمداران حداقل همگرایی و توافق اصولی وجود داشته باشد.

با چنین برداشتی باید دانست که سیاست‌های مفاهمه‌ای چگونه سیاستی بوده و چه نقشی در جامعه سیاسی و سطوح بین‌المللی ایفا می‌کنند. فهم این مسئله کمک می‌کند که درک مشترکی از انسان سیاسی، جامعه سیاسی و فن حکمرانی به وجود آید و کشور با سیاست مفاهمه‌ای و براساس اصول فن حکمرانی اداره شود.

این سیاست‌ها واقعیت‌هایی در جهانند که حکمرانی بر شانه آنها بنا می‌شود.^۲ یعنی اگر سیاست‌های حکمرانی نباشند، سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی موضوعیتی ندارند. بنابراین سیاست‌ها در فن حکمرانی اصالت دارند و آنها اصول اولیه سیاست‌های مفاهمه‌ای به‌شمار می‌روند.

در این بخش باید سه مفهوم ایده، سیاست و بنیادی را متمایز از هم دید و متعاقب آن به شکل

۱. باسوادی در سیاست‌ها غیر دانایی سیاست‌هاست. انسان ممکن است سیاستی را بخواند و بنویسد و بگوید، در حالی که نمی‌داند آن سیاست چیست؟ البته در مواردی ممکن است این دو اصل باسوادی و دانایی در فردی جمع شوند و در عین حال ملازمه منطقی میان آنها وجود ندارد.

۲. حکمرانی کردن با حکمروایی کردن متفاوت است. هر دو مدل هرچند معطوف به قانونند، ولی حکمروایی اقتدار لازم را ندارد، بنابراین حکومت سراسر حکمرانی کردن به مثابه قانون سیاسی است.



تلفیقی نگاه کرد. ایده سیاست غیر از اندیشه سیاست و سیاست نیز ممکن است بنیادی، راهبردی یا عملیاتی باشد. با تلفیق این سه مفهوم در جامعه سیاسی از چیزی سخن گفته می‌شود که اغیار سیاسی را از میان بر می‌دارد و به کلی پوست می‌اندازد و مغز سیاست با تمامی وجودش دیده می‌شود.

با وجود این پرسیده می‌شود چگونه خوانش پس‌زمینه‌های یک سیاست فهمیده می‌شود؟

خوانش پس‌زمینه‌های یک سیاست با سه اصل روان‌شناسی، روان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی سیاسی ممکن می‌شود. البته این خوانش قدری با علوم شناختی، هوش واقعی و مصنوعی مرتبط است. خوانش یک سیاست به علوم سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و به‌ویژه اندیشه سیاسی نیازمند است. در عین حال اندیشمند سیاسی باید از قدرت عقل سیاسی، مدنی و مفاهیم‌ای برخوردار باشد تا قدرت فهم و استدلالش در مقیاس معقولی میزان شود.

با این رویکرد سیاستمداران در چرخه دیپلماسی از نوع سیاسی، پارلمانی و قضایی باید خود را به سلاح دانش سیاسی عقلانیت ارتباطی^۱ و هوش واقعی^۲ مجهز کنند. از نگاه دیگر لازم است در بازخوانش پس‌زمینه‌های یک سیاست از امکان مفاهیم سیاسی و سیاستی برخوردار باشند تا با مدلی از سیاست مفاهیم‌ای در خوانش پس‌زمینه‌های یک سیاست نقش تعیین‌کننده به عهده داشته باشند و سیاست‌ها را در فن حکمرانی به‌مثابه سیاست مفاهیم‌ای و با الگوی عقل مفاهیم‌ای طراحی کنند.

فصل سوم - مفاهیم سیاسی

مفاهیم چیست؟ چه مفاهیم‌ای سیاسی است؟

مفاهیم نوعی از هم‌اندیشی براساس مدل جمع‌اندیشانه درباره سیاست‌های مورد توافق است. در این هم‌اندیشی تلاش شده که فهم یکدیگر نسبت به سیاست‌های توافقی درک شود تا افهام در کنار همدیگر قرار گیرند و موجبات پدیداری فهم واحدی را سامان دهند.^۳

این فهم اکنون فراموش شده و انسان امروز هرچند از سیاست و سیاست مفاهیم‌ای چیزی می‌داند، ولی نمی‌داند که چه می‌داند. او دانسته‌های خود را در این عرصه نمی‌شناسد و داشته‌ها و نداشته‌ها برای او یکسانند. با وجود این می‌داند که دانستن سیاست بنیادین و سیاست مفاهیم‌ای به شناخت انسان سیاسی و فن حکمرانی معطوف است.

با این اصل پرسیده می‌شود دانایی چیست؟ چه دانایی مفاهیم‌ای است؟ چه مفاهیم‌ای سیاسی و از نوع حکمرانی است؟ عناصر وجودی آن کدامند؟

دانایی معطوف به دانسته است و دانسته چگونگی آن را تعیین می‌کند. یعنی انسان با

۱. عقلانیت ارتباطی تعاملات جمعی را در حوزه عمومی توجیه می‌کند.

۲. هوش واقعی به نحوی هوش مصنوعی را ترسیم می‌کند که چگونه آن را ساخته است.

۳. یونس ادیانی، تالار آگاهی و گواهی، ص ۳۰۹.

دانسته‌هایش دانا نامیده می‌شود و امر باسوادی دخالتی در چگونگی امر دانایی ندارد. دانایی مفاهیم‌ای متعاقب دانایی از دانسته‌ها به وجود می‌آید. زیرا مفاهیم بر روی دانسته‌ها صورت می‌گیرد تا براساس آن آبرفهم^۱ به وجود آید.

نکته مهم دانستن این موضوع است که چه مفاهیم‌ای سیاسی است؟ مفاهیم سیاسی معطوف به دانسته سیاسی است. یعنی خردمندان سیاسی گردهم می‌آیند و بر روی دانسته سیاسی سیاستگذاری می‌کنند. این تعامل هم اندیشه سیاسی مفاهیم‌ای را شکل می‌دهد و هم در فن حکمرانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در عین حال مفاهیم سیاسی با سازه باسوادی، دانایی، دانسته و نیز خرد سیاسی به وجود می‌آید و نقش اساسی در پیدایی سیاست‌های بنیادین ایفا می‌کند.

از نگاه دیگر مفاهیم مواجه شدن دو فهم بر روی موضوع واحد است. این مفاهیم در ذهن و براساس فکر کردن به وجود می‌آید. از این رو ممکن است موضوع دیروز، امروز و فردایی باشد که در اصل مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. با این اصل در مفاهیم موضوع واحد، مواجهه واحد و فهم واحد وجود دارد که ممکن است تابع زمان خاصی نباشد. بنابراین مفاهیم ریشه فکری دارد و اغلب فکربرانگیز و احساس‌برانگیز است و با واقع‌گرایی می‌تواند در ایجاد فهم جدید نقش اساسی ایفا کند.

با چنین فهمی پرسیده می‌شود که چگونه خوانش پس‌زمینه‌های یک سیاست مفاهیم‌ای دانسته می‌شود؟ خوانش پس‌زمینه یک مفاهیم به اندیشیدن مفاهیم‌ای در موضوع واحد مربوط می‌شود. این اندیشه موضوع‌محور و دانایی‌محور است و ذهن با تکیه به فهم تفهیمی به صورت طبیعی سازمان یک مفاهیم را شکل می‌دهد و با همان سازوکار آن را می‌فهمد.

ایده سیاست مفاهیم‌ای

ایده سیاست مفاهیم‌ای به سیاست‌های دانسته مربوط می‌شود. این ایده براساس قابلیت دانسته‌های سیاسی ساخته می‌شود تا به تعمیق امر سیاسی و سیاستی در فن حکمرانی بیاید. از نگاه دیگر این ایده‌ها با قابلیت جمع‌اندیشانه به دنبال توانمندسازی حکمرانی می‌روند تا حکومت فناورانه در جامعه سیاسی به وجود آید.

ایده سیاست مفاهیم‌ای مبنای مناسبی برای عقلانیت جمعی حکومت و حکمرانی است. با این مقیاس مشروعیت و کارآمدی حکومت سنجیده می‌شود. حکومت با این توانایی مفاهیم‌ای و فهم‌پذیری خود را نشان می‌دهد و ارزیابی عقلانی می‌شود. در این صورت هرچه سیاست‌ها با مردم سازگارتر باشند به مراتب تناسب مشروعیت و در نتیجه کارآمدی حکومت بالا می‌رود و امکان

۱. آبرفهم به معنای فهم ناب و نتیجه افهام متفاوت است. این فهم به تناسب زمان چنین ویژگی پیدا می‌کند و ممکن است در جامعه سیاسی آینده آدمی به فهم برتر و در نتیجه ناب‌تر دست یابد.



سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و برنامه‌پذیری بیشتر می‌شود.

این ایده سرآغاز جمع‌اندیشی در حوزه حکمرانی است. با ترویج این ایده در جامعه سیاسی عقلانیت سیاسی تعمیق می‌یابد و حکومت با سنجش مناسب‌تری میزان می‌شود و با مشروعیت و کارآمدی در جامعه سیاسی امید زندگی به وجود می‌آید.

مفاهمه سیاسی

مفاهمه سیاسی به معنای هم‌فهمی سیاست‌هاست. این مفاهمه کاری به مردان سیاسی ندارد و با طرح فهم برتر سیاسی براساس جمع‌اندیشانه به دنبال اصلاح سیاست‌ها و فاهمه انسان سیاسی است. مفاهمه سیاسی حدفاصل ایده سیاسی و اندیشه سیاسی است. این مفاهمه نه در شمار ایده سیاسی قرار دارد و نه از نوع اندیشه سیاسی است^۱ و آن تجميع آنهاست. در مفاهمه سیاسی دغدغه فهم ایده‌ها و نیز فهم سیاست‌ها وجود دارد. با این دو فهم مدلی از فهم جمع‌اندیشانه را سامان می‌دهد که عصاره دو فهم پیشین است. با این تلقی شاید بتوان به فهم جدیدی اشاره کرد که با دو فهم پیش گفته متفاوت است.

سیاست مفاهمه‌ای

سیاست مفاهمه‌ای به معنای تعامل دو فهم یا افهام سیاسی^۲ بر موضوع واحد سیاسی است. این سیاست‌ها از منطق و زبان سیاست پیروی کرده و در زبان جمله‌ای ساکن می‌شوند. یعنی سیاست‌های مفاهمه‌ای نیز ممکن است برگونه واقعی یا توهمی شکل گیرند و مفاهمه واقعی را در دستور قرار ندهند. با این رویکرد زبان سیاست به شکل واقعی مفاهمه را به تور می‌اندازد و در چارچوب منطق مفاهمه قرار می‌دهد تا فهم‌پذیری در آن جریان یابد.

سیاست‌های مفاهمه‌ای نتیجه افکار مفاهمه‌ای محسوب می‌شوند که با اندیشیدن در سیاست‌های بنیادین به دست می‌آیند. این اندیشیدن به صورت مواجهه‌ای صورت می‌گیرد تا در فهم حکمرانی فهم برتری به وجود آید. البته باید بین ایده سیاست و اندیشه سیاسی تفکیک کرد و دانست که ایده‌ها سرور اندیشه‌هایند و اندیشه‌ها از ایده‌ها پیروی می‌کنند.

با این برداشت مفهومی ایده سیاست مفاهمه‌ای با ایده مفاهمه فن حکمرانی فهم می‌شود. این ایده در چرخه فهم‌پذیری قرار دارد و در همین چارچوب تداوم جاودانه می‌یابد. بر این اساس جامعه سیاسی در سیاست‌ها به فهم و زبان مفاهمه‌ای نیازمند است. اگر این قابلیت در جامعه سیاسی به

۱. ایده سیاسی مرکز ثقل اندیشه سیاسی است. با این اصل اندیشه سیاسی درگرو وجود ایده سیاسی بوده و نوعی از ملازمه منطقی میان آنها برقرار است.

۲. افهام سیاسی نتیجه منطقی مفاهمه سیاسی بر موضوع واحدند که با واقع‌گرایی از مدار توهمی فاصله می‌گیرند.

وجود نیاید، نگرانی در وضع کنونی و آینده گفتگوی حکمرانی به وجود خواهد آمد. در این صورت لازم است سیاستمدار در مسیری از گفتگوی سیاسی حرکت کند که سیاست مفاهیم‌ای مبنای هرگونه گفتگوی حکمرانی قرار گیرد. با وجود این مردان سیاسی باید در همه حال ایده سیاست مفاهیم‌ای را به‌خاطر بسپارند تا در فن حکمرانی از افهام متفاوت استفاده کنند و با دستیابی به آبرفهم آن را محور حکمرانی قرار دهند.

سیاست‌های مفاهیم‌ای بنیاد سیاستی و خردمحور دارند. این سیاست‌ها سازوکاری برای عقلانی شدن سیاست‌های حکمرانی به شمار می‌روند. در عین حال این سیاست‌ها تابع زمانند و هر زمانی به سیاست‌های مفاهیم‌ای خودش نیاز دارد تا با مناسبات روز انسانی توجیه شود. این سیاست‌ها با رویکرد خرد ملی مسئله روابط بین‌الملل را با چرخه فهم‌پذیری توجیه می‌کنند. ازسوی دیگر این فهم موجب می‌شود که ایده سیاست مفاهیم‌ای شکل گیرد و سیاستمدارانی با این ویژگی بر سر کار آیند و به احیای حکومت و جامعه سیاسی در سطح محلی، ملی و بین‌المللی بپردازند. با این تلقی اگر حکومتی فاقد سیاست‌های مفاهیم‌ای باشد، سازه‌های مشروعیت و کارآمدی آن سست‌بنیاد می‌شود و ضمن این‌که انسان سیاسی به فکر، منطق و با امید به آینده زنده است.

انواع مفاهیم

سیاست‌های مفاهیم‌ای به دو بخش امروزی و فردایی تقسیم می‌شوند. سیاست‌های فردایی در هر وضعی حق حیات ویژه برای انسان امروز دارند. اگر آینده انسانی نباشد، امروز پوست نمی‌اندازد و در نتیجه توانا و نیرومند نمی‌شود و ناخواسته منطق حکومت، سازمان دولت و فن حکمرانی به‌تدریج دچار فرسایش می‌شود و از مشروعیت و کارآمدی می‌افتد و امید از میان می‌رود و ناامیدی سایه می‌گسترده و حیات معقول رنگ می‌بازد. از نگاه دیگر فردای حکمرانی به قدرت دیروز و امروز امید دارد و بدون آن فردایی وجود ندارد که امیدبخش باشد.

فکر مفاهیم‌ای

چه فکری مفاهیم‌ای است؟ در انسان پرتوهایی از فکر وجود دارد. او گرچه از این ویژگی برخوردار است، ولی هنوز فکر نمی‌کند تا در فکر کردن ممارست پیدا کند. زیرا ممارست در فکر کردن سرآغازی برای پدیداری فکر مفاهیم‌ای برگونه جمع‌اندیشانه است.

فکر از تعامل و کشمکش ذهن و مغز به وجود می‌آید و بر این اساس فکر حاصل مفاهیم ذهن و مغز است. یعنی در هر فکر ساختار مفاهیم‌ای وجود دارد و با این واقعیت در امکان مفاهیم‌ای قرار می‌گیرد.



فکر مفاهمه‌ای مرکز هرگونه سیاست بنیادین است. با این فکر ذهن در مسیر عقلانیت قرار می‌گیرد و سیاست‌های معطوف به آن را به وجود می‌آورد. از نگاه دیگر ذهن به افکار مفاهمه‌ای روی می‌آورد تا از قدرت ارتباط و استدلال بهره بیشتری داشته باشد. به گفته فارابی، فکر به انسان قدرت استدلال می‌دهد و به دلیل نافع بودن غایت فضیلت انسان است.^۱

فکر مفاهمه‌ای با قدرت خلاق انسان را میان راه و بیراهه به پیش می‌برد و با هوشمندی از ایستادن و نشستن به حرکت بر می‌انگیزد. این ویژگی ذهن را توانا می‌کند و با تکیه به خیر انسانی آن را در مسیر غایت سعادت به کار می‌برد.

بر این مبنا سیاست‌های مفاهمه‌ای رگه فکری دارند و در سیر چندوچون خردی به کمال می‌رسند. این سیاست‌ها خود را با خردمندی پیدا می‌کنند و نفوذ خویش را با خودپیدایی نشان می‌دهند و سیطره خود را به آرامی در جهان پیرامون می‌گسترانند. پس در این سیاست‌ها که عقلانیت مفاهمه‌ای حاکم است به شکل طبیعی اندیشه فن حکمرانی توجیه می‌شود.

سیاست مفاهمه‌ای براساس فکر

سیاست‌های مفاهمه‌ای منهای فکر فاقد معنای منطقی خواهند بود. زیرا میان این سیاست و فکر ملازمه منطقی وجود دارد که حضور یکی وجود دیگری را ایجاب می‌کند. در این صورت سیاست‌های مفاهمه‌ای ساختار و ماهیت فکری دارند و منطق فکر در تمامی جوانب آن حاکم است.

در این سیاست کسی پیشرو است و مواهب و امتیازهای سیاسی می‌برد که از امکانات بیشتر و فراگیرتری برخوردار باشد. یعنی انسانی که نسبت به دیگران خردمندتر باشد و از عقل سیاسی، مدنی و مفاهمه‌ای تغذیه کند، او برای به دست آوردن مقامات و مناصب حکمرانی سزاوارتر است. بنابراین ذهن با این سیاست‌ها شکوه و عظمت پیدا می‌کند و خود را در ناپیدایی‌ها مشاهده خواهد کرد تا فن حکمرانی را در مفاهمه عقل سیاسی برگونه مدل جمع‌اندیشانه سامان دهد.

زبان سیاست مفاهمه‌ای

سیاست مفاهمه‌ای زبان خود را دارند که با آن گفته و نوشته می‌شوند. این زبان با زبان ذهن و مغز متفاوت است. در عین حال زبان سیاست مفاهمه‌ای با زبان فکر همگرایی اساسی دارد. با وجود این زبان مفاهمه در چرخه زبان ذهن، مغز و فکر واقع شده است. در این صورت کسی این سیاست را می‌داند و جوانب مختلف آن را می‌شناسد که زبان آن را شناخته باشد. زیرا زبان سیاست درواقع ادبیات مفهومی فهم سیاست بنیادین را در جهان سیاست منعکس می‌کند.

۱. ابونصر فارابی، فصول منتزعه، ص ۹۹.

زبان سیاست مفاهیم‌ای نوع برتر زبان فکر است. این زبان به لحاظ گشایش فکری و ادبیات مفهومی چنان گسترده است که می‌توان از آن به اَبَرزبان فکر یاد کرد. این زبان رمز سیاست‌های مفاهیم‌ای به شمار می‌رود و این سیاست به مرور در آن ساکن می‌شود.

زبان در سیاست مفاهیم‌ای در فن حکمرانی نیز کاربرد دارد. اگر کسی زبان فن حکمرانی را نداند چیزی از آن نخواهد دانست و در نتیجه در مدیریت حکمرانی برخلاف جهت عقلانی حرکت خواهد کرد و ناخواسته حکمرانی را از کارآیی می‌اندازد.

ناشناخته بودن سیاست مفاهیم‌ای

سیاست‌های مفاهیم‌ای در جهان کنونی واقعیت‌های ناشناخته‌اند و خرد به لحاظ فهم و مفهوم بر آنها سایه نیافکنده است. این سیاست با مواجهه افهام سیاسی درباره سیاستی شکل می‌گیرد و به تعمیق آن سیاست می‌پردازد. پس سیاست‌های مفاهیم‌ای به معنای عقلانی شدن سیاست‌هایند که به مرور در موقعیت شدن قرار می‌گیرند.

در این سیاست‌ها همه پرسش‌ها به نیکی طراحی نشده‌اند و پاسخ‌ها نیز به بیراهه رفته‌اند و در نتیجه واقعیت‌های این سیاست‌ها ناگشوده مانده است. در فهم این سیاست‌ها نخست باید آن را پرسش‌برانگیز کرد و سپس خرد و فکر را در چرخه وجودی آن قرار داد. اگر این اتفاق رخ دهد سیاست‌های مفاهیم‌ای در وضعیت مواجهه‌ای و شناختی قرار می‌گیرند.

شناسایی سیاست‌های مفاهیم‌ای

سیاست‌های مفاهیم‌ای از واقعیت‌های سیاسی محسوب می‌شوند و در خدمت انسان سیاسی قرار دارند. این واقعیت‌ها با فهم انسان سیاسی و نیز جامعه سیاسی مفهومی می‌شوند. اگر در این سیاست‌ها انسان نادیده گرفته شود چیزی برای گفتگوی انسانی برجای نمی‌ماند.

سیاست‌های مفاهیم‌ای با دو سازه فردی و جمعی شناخته می‌شوند. یعنی ممکن است فردی با افهام دیگران مواجه شود و فهم خود را در رویارویی با آن قرار دهد و به فهم جدیدی دست یابد یا این که به صورت جمعی چنین اقدامی را انجام دهند و به جای مفاهیم فردی مفاهیم جمعی را طراحی کنند.

سیاست‌های مفاهیم‌ای در حیات معقول

سیاست‌های مفاهیم‌ای سازه‌ای از حیات معقول و محسوسند. زیرا این سیاست‌ها پشتوانه فکری دارند و با خردمندی به وجود آمدند. شگفت این که سیاست‌های مفاهیم‌ای در حوزه سیاسی و حکومتی کمتر



دیده شدند و در نتیجه در مدار حیات معقول قرار نگرفتند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای در جامعه سیاسی سیال، منعطف و سازگارند و اغلب دوستی را با راهبرد عقلانیت مفاهمه‌ای بر دشمنی برتری می‌دهند و در تراز دوستی حرکت می‌کنند. این سیاست‌ها چنین راهبردی را در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال می‌کنند تا حکمرانی را با پشتوانه حیات معقول به پیش ببرند و فن حکمرانی توجیه فکری پیدا کند.

دو فهم کلی در سیاست مفاهمه‌ای

در سیاست‌های مفاهمه‌ای دو فهم کلی وجود دارد. این دو فهم شاخص نشانه‌ای دیگر افهام به شمار می‌روند و با آن میزان می‌شوند:

یک) این سیاست‌ها در عین بنیادین و مفاهمه‌ای بودن با قابلیت‌های فهم‌پذیری همراهند. یعنی نوعی از امکان مفاهمه‌پذیری در آنها وجود دارد که این امکان در هیچ مقطعی فرو کاسته نمی‌شود.

دو) پیش‌شرط این سیاست‌ها جریان‌ی از خردمندی همراه با مردم‌پسندی است. یعنی در آنها همزمان چرخه خردپسندی و مردم‌پسندی وجود دارد. یعنی در این سیاست منطق زبان وجود دارد که موجب فهم مشترک می‌شود.

سیاست‌های مفاهمه‌ای و آینده

سیاست‌های مفاهمه‌ای با شاخص آینده‌نگری تعریف می‌شوند. زیرا هر سیاستی که معطوف به مفاهمه باشد با این کارکرد شناخته می‌شود و جز این از موقعیت مفاهمه‌پذیری بیرون می‌رود.

در سیاست‌های مفاهمه‌ای باید از زمان حال گذر کرد و به آینده پیوست. این سیاست‌ها در واقعیت عملی به آینده معطوفند. یعنی سیاست‌های بنیادین گرچه برای حال نوشته می‌شوند، ولی نگاهی به فردای ناآآمده دارند. با این سیاست‌ها در جامعه سیاسی حق حیات سیاسی جریان می‌یابد و به تدریج روح تازه در آن دمیده می‌شود.

از نگاه دیگر سیاست‌های مفاهمه‌ای با قابلیت‌های آینده‌نگری شناخته می‌شوند. این قابلیت‌ها ذهن را برمی‌انگیزند که در این سیاست‌ها تأملات و پژوهش‌های معطوف به آینده صورت دهند تا سیاست مفاهمه‌ای به مثابه آینده طراحی شوند.

سیاست‌های شناور مفاهمه‌ای

سیاست‌های مفاهمه‌ای در جهان کنونی سازه‌ای شناور و سیالند و در جامعه سیاسی از انعطاف لازمی برخوردارند. این سیاست‌ها به سیاستمداران فرصت برابر برای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری می‌دهند تا

شتابزده عمل نکنند و تصمیمی به مثابه خرد، منطق و عقلانیت سیاسی بگیرند. سیاست‌های شناور فقط با روند مفاهیم‌ای ممکن می‌شوند. این سیاست‌ها نهادی ناآرام دارند و با چرخش مفهومی و زبانی دیده می‌شوند. این سیاست‌ها با قابلیت زمان‌مندی طراحی و در زمان گم می‌شوند. یعنی سیاست‌های شناور در زمان خود حق حیات دارند و هرگونه تصویر جاودانه برای آنها غیرواقعی است.

مفاهیم در سیاست‌های حکومتی

امر مفاهیم‌ای در سیاست‌های حکومتی با فهم بنیان‌های حکومت دانسته می‌شود. این فهم لایه‌های مختلف حکمت و حکومت انسانی را با درک مجدد بازخوانی می‌کند تا فهم مفاهیم‌ای از حکومت به وجود آید. بنابراین مفاهیم کردن در سیاست‌های حکومتی امری لازم بوده و مدلی جمع‌اندیشانه و معطوف به خرد جمعی است.

سیاست‌های مفاهیم‌ای در حکومت باید به حکمت انسانی آراسته شوند تا در تضاد با عقلانیت حکمی^۱ قرار نگیرند. در این عرصه نکته برتر دانستن چندوچون سیاست‌های بنیادین است تا شه‌یار و شه‌روند را از تاریکی‌ها نجات دهد. اگر سیاست‌های مفاهیم‌ای در چهارسوی حکومت دانسته نشوند، حکومت بجای روشنایی در فنون حکمرانی دستخوش سیاهچاله‌های سیاسی و سیاستی می‌شود. با این رویکرد مفاهیم سیاسی در فنون حکمرانی کاربرد دارد. یعنی افهام مبتنی بر مفاهیم‌ها تعیین‌کننده فنون حکمرانی خواهند بود. بنابراین روشنایی و تاریکی در امر مفاهیم‌های حکومتی نقش اصلی در کارآمدی آن خواهند داشت.

سیاست‌های سیاهچاله‌ای در مفاهیم

ذهن خانه سیاست‌هاست و هر سیاستی ناگزیر در ذهن ساکن می‌شود. اگر ذهن با سیاستی درست مواجه شود، سفیدی و روشنی بر آن حاکم می‌شود و چنانچه در گردابی به هم فشرده قرار گیرد به سیاهچاله تبدیل می‌شود. بنابراین سفیدچاله و سیاهچاله دو ویژگی اساسی ذهن به حساب می‌آیند. امروزه مسئله دشوار سیاست‌های سیاهچاله‌ای برای انسان به سختی قابل فهم است. این سیاست‌ها هم به دشواری تصور می‌شوند و هم قابلیت مفهومی کردن آنها به گُندی صورت می‌گیرد. اگر این سیاست‌ها در سازمان حکومتی سایه بیاندازند، فن حکمرانی دستخوش تزلزل شده و به مرور بنیانش دچار فرسایش می‌شود.

۱. این عقلانیت نشانه‌ای از توجیه حکمی برای عمل است. یعنی عقلانیت حکمی در پاسخ به چرایی اقدامی گفته می‌شود.



سیاست‌های سیاهچاله‌ای در تعارض با مفاهیم حکومتی قرار دارند. این سیاست‌ها از افکار حکومتی فاصله دارند و به جای روشنایی به تاریکی‌ها پیوسته‌اند. یعنی سیاست‌های سیاهچاله‌ای سراسر تاریک‌ست‌اند و از آنها فقط حداکثر روشنایی سیاهچاله‌ای تراوش می‌کند.

سیاست مفاهیم‌ای در شکل‌گیری قانون اساسی

قانون اساسی نماد حکمرانی یک کشور است. با این قانون سیاست‌های کلی یک کشور دیده می‌شوند. اگر این سیاست‌ها سست‌بنیاد باشند، حکومت در گردابی فرو می‌رود که نای برخاستن نخواهد داشت. چنانچه سیاست‌های مفاهیم‌ای طراحی شوند، بنیادی محکم و جاودان خواهند داشت.

سیاست‌های مفاهیم‌ای باید در شکل‌گیری قانون اساسی حاضر باشند تا بنیان‌های این قانون به مثابه سیاست‌های مفاهیم‌ای به وجود آید. اگر چنین اتفاقی رخ دهد فن حکمرانی بر گونه مفاهیم‌ای به شکل اصولی سامان می‌یابد. زیرا قانون اساسی هم چهارسوی حکومت را تعیین می‌کند و هم با نشانه‌هایی فن حکمرانی را در جامعه سیاسی شکل می‌دهد. بنابراین سیاست‌های مفاهیم‌ای در فن حکمرانی نشان‌دهنده چگونگی فهم بنیادهای قانون اساسی خواهند بود.

با این رویکرد سیاست‌های مفاهیم‌ای اساسی‌ترین سازوکار معقول برای طراحی قانون اساسی و قانون عادی به حساب می‌آیند. این سیاست‌ها با تجمیع اندیشه بر گونه کانونی هم درک بهتری از انسان سیاسی دارند، هم جامعه سیاسی، نظم سیاسی و امنیت سیاسی را مناسب‌تر می‌فهمند و هم در وضع قانون انسانی نقش برجسته‌تری ایفا خواهند کرد. از این رو طبیعی است که چنین قانونی نسبت به قوانین دیگر در کارآمدسازی فن حکمرانی موفق‌تر خواهند بود.

سیاست‌های مفاهیم‌ای سالم و ناسالم

سیاست‌های مفاهیم‌ای در همه عرصه‌های انسان سیاسی رخنه می‌کنند. این سیاست‌ها هم به قانون اساسی ربط دارند و هم در چرخه حکمرانی قرار می‌گیرند. این سیاست‌ها ممکن است سالم یا ناسالم باشند. سیاست‌های سالم حق‌مدارند و ناسالم در تعارض با انسان سیاسی قرار دارند. فارابی، متوجه این نکته شده و در فصل اول «فصول منتزعه» از نفس سالم سخن گفته که نشانگر اهمیت این موضوع است.^۱

سیاست‌ها ممکن است در چرخش سالم یا ناسالم مفهومی و زبانی قرار گیرند که در این میان سیاست‌های مفاهیم‌ای نیز از آن مصون نخواهند ماند. این سیاست‌ها از آنجا که در مغز حکومت‌ها نفوذ می‌کنند ممکن است نهاد آنها را بیمار کنند. بنابراین در سازمان حکومت سلامت نفسانی حاکمان

۱. ابونصر فارابی، فصول منتزعه، ص ۳۳.

همراه با سلامت سیاست‌ها در فن حکمرانی اصل اول حکمروایی است. اخوان‌الصفاء، نیز در این بخش تأمل خوبی داشته‌اند که نفس انسانی را به دو گرایش آگاهی و میل به جاودانگی تعریف کرده‌اند.^۱ حاکم با این شاخص انسانی به اصلاح سیاست‌ها می‌پردازد تا سیاست‌های مفاهمه‌ای با سلامت نفسانی برای جامعه سالم طراحی کند. در سیاست‌های مفاهمه‌ای نوع سیاست‌ها در سازمان حکمرانی تعیین‌کننده به حساب می‌آیند. یعنی سیاست‌ها امر حکومتی محسوب می‌شوند و اگر ناسالم باشند، امر حکومتی ناسالم خواهد بود و در نتیجه بیماری سیاسی در حکومت ریشه می‌دواند. سیاست‌های ناسالم در نهاد خود سیاست‌های محلی، ملی و بین‌المللی را دچار مشکل اساسی می‌کنند و نشان می‌دهند که نقشه واحدی در اداره امور کشور وجود ندارد و مدیریت کشور دچار روزمرگی شده است. این سیاست‌های مفاهمه‌ای نشان می‌دهند که سیاست بنیادین و ژرف پنداشته‌ها به آینده معطوف نیستند و از نوع نوک‌دماغی به‌شمار می‌روند.

ویژگی‌های جامعه ناسالم

جامعه ناسالم نتیجه سیاست‌های ناسالم است. این جامعه بنیادی ناسالم دارد و سلامت آن در گرو اصلاح فاهمه و سالم‌سازی سیاست‌ها به‌ویژه سیاست‌های مفاهمه‌ای است. بر این اساس جامعه بیمار با سه ویژگی شناخته می‌شود:

(الف) گسترش فاصله طبقاتی و فقر عمومی.

(ب) گسترش رشوه‌خواری و اختلاس در نظام مالی، بانکی و مدیریتی در سطوح مختلف.

(ج) فقر شرم و حیای سیاسی^۲ و نیز مرگ انصاف سیاسی^۳ در مدیران ارشد سیاسی و لایه‌های میانه.

(د) فقر فکر، ریشه‌داری، امید به آینده و یأس از کارآمدی سازمان تقنینی، اجرایی و قضایی حکومت.

اکنون این فقر در جهان جدید چنان سایه گسترده که به مرگ عدالت سیاسی در سطوح مختلف انجامیده است. پدیداری این اتفاق‌ها در جامعه ناسالم نشان می‌دهد که فن حکمرانی در جامعه سیاسی

۱. اخوان‌الصفاء، رسائل، ج ۴، ص ۵۳.

۲. فقر شرم و حیای سیاسی با فقر فهم انسان سیاسی به وجود می‌آید. زیرا کسی که از دایره انسانی بیرون رفته باشد، او دست به هر اقدامی می‌زند و برایش تفاوتی ندارد که چه اتفاقی می‌افتد. این انسان نه تنها ثروت ملی را به تاراج می‌برد، بلکه ممکن است کشورش را هم بفروشد. یعنی او کارهای بی‌شرمانه‌ای که انجام می‌دهد شرمی از ملتش ندارد و حیایی مانع اقدامات شرم‌آور او نمی‌شود.

۳. فهم انصاف سیاسی در گرو درک روشن از انسان سیاسی است. ضمن این که قدری با فقر شرم و حیای سیاسی درآمیخته است. زیرا کسی که این دو ویژگی را نداشته باشد به‌صورت طبیعی انصاف سیاسی نخواهد داشت و از میانه‌روی عبور خواهد کرد. ازسوی دیگر کسی که انصاف سیاسی ندارد از مدار عدالت خارج شده و ناگزیر از گردونه مدیریت حکومتی کشور بیرون می‌رود.



امروز ناسالم بوده و در چرخه حکمرانی نتایج بیماری به دست داده است. سیاست‌های ناسالم در پی تقویت شهروندی نیستند و به مرور بنیادهای شهری را می‌شکنند. این سیاست‌ها ریشه خودمحوری دارند و در نتیجه سازوکارهای خودکامگی را تقویت می‌کنند. در این سیاست‌ها انسان سیاسی همراه با جامعه سیاسی دیده نمی‌شود و در مواردی در تعارض هم قرار می‌گیرند و موجب فرسایش و فروپاشی انسان و جامعه می‌شوند. با اِعمال سیاست‌های ناسالم شهروندان نمی‌دانند کجایند و به کجا می‌روند و چه باید بکنند. این سیاست‌ها انسان‌ها را دچار سرگردانی می‌کنند و در نتیجه آشفتگی بر سراسر کشور سایه می‌افکند و جامعه سیاسی دچار فرسایش می‌شود. سیاست‌های ناسالم اگر مهار نشوند چنان در اداره امور کشور رخنه می‌کنند که چیزی برای شیفستگی از حکمرانی وجود نخواهد داشت و هرچه وجود دارد همه آشفتگی است. از این‌رو لازم است سیاستمداران به سر عقل آمدن سیاسی و اقتصادی را براساس فن حکمرانی تجربه کنند و از خرد سیاسی نهراسند و سیاست‌ها را به پشتوانه عقلانیت سیاستگذاری، اجرایی، نظارت برنامه‌ای و مالی و نیز با نیرو و منطق خرد مدنی و مفاهیم‌ای عملیاتی کنند.

سیاست‌های مفاهیم‌ای برای انسان

سیاست‌های مفاهیم‌ای ابزار وجودی و حکمرانی برای انسانند. اگر این سیاست‌ها به کمک انسان سیاسی در جامعه سیاسی نیابند فراموشی آنها مناسب‌تر از یادآوری است. زیرا در این سیاست‌ها اصل اول جریان نافع بودن آن برای انسان سیاسی است. اگر این اصل بنیادین مخدوش شود، بود و نبود سیاست‌های مفاهیم‌ای یکسان است.

سیاست‌های مفاهیم‌ای اصول بنیادین زندگی انسان را در جامعه سیاسی نرم و روان کرده و دشواری زندگی را برای شهروندان تسهیل می‌کنند. این سیاست‌ها در سطوح حاکمیت، حکومت و حکمرانی نقش برجسته ایفا می‌کنند و تلاش خواهند کرد که در جامعه سیاسی بر سر خشم سیاسی^۱ مهر، دوستی و نیکی بپاشند و امید به زندگی معقول را در جامعه حکومتی زنده کنند.

با این مفاهیم دوستی به جای دشمنی در دستور حکمرانی قرار می‌گیرد. یعنی با اِعمال این سیاست، جهان سیاست سراسر دوستی بوده و دشمنی پدیده اتفاقی آن است. با این رویکرد سیاست‌های بنیادین دوستداری را ترویج می‌کنند و دشمنی‌ها با معیار سیاستی به‌صورت پراکنده از آن بیرون می‌آیند.

این سیاست‌ها با رویکرد انسان‌محوری و براساس واقعیات انسانی برای او خواهند بود. یعنی انسان

۱. خشم سیاسی بر اثر فقر عقل سیاسی به وجود می‌آید و بنیان زندگی سیاسی و حکمرانی را فرو می‌ریزد. ازسوی دیگر پیدایی خشم سیاسی در سازمان حکومتی نشانه فنی نبودن مدیریت حکمرانی است.

سیاسی در این سیاست‌ها موضوع اصلی حکمرانی قرار می‌گیرد و حکمرانی برای پاسخ گفتن به نیازهای اوست. پس سیاست‌های مفاهمه‌ای برای پاسخ گفتن به نیازهای انسانی براساس مناسبات و مقتضیات کنونی است.

اصول بنیادین سیاست‌های مفاهمه‌ای

سیاست‌های مفاهمه‌ای از خط‌مشی سیاست‌های بنیادین پیروی می‌کنند. در این سیاست‌ها نوعی روش کار، عقلانیت عمل و زبان توجیهی برای آن وجود دارد. بنابراین در سیاست‌های مفاهمه‌ای باید اصولی برای تعمیق حیات انسان سیاسی رعایت شود:

الف) همزمان باید عدالت را در سازمان حکومت و جامعه انسانی توجیه کند و بنیان حکمرانی را میانه‌روی براساس قانون اساسی و قوانین عادی قرار دهد.

ب) در حکومت و جامعه سیاسی به دنبال برابری و انصاف سیاسی باشد تا فن حکمرانی به مثابه انصاف خردی برپا شود.

ج) در تصمیم‌گیری سیاسی، اقتصادی و دیگر امور انسانی فرصت برابر انسانی به همه شهروندان داده شود تا مناصب و مزایا برای همه شهروندان در چرخه حکمرانی به برابری توزیع شود.

د) در جامعه سیاسی امکان زندگی برای تمامی شهروندان به شکل متعادل و متوازن به وجود آید و موانعی که در جامعه موجب هرج و مرج سیاسی می‌شود و قدرت سیاسی و منافع شهروندی را تهدید می‌کنند از میان برداشته شوند.

فصل چهارم – سیاستمدار دانا

ویژگی یک سیاستمدار خردمند

سیاستمدار خردمند با شاخص‌های سیاست مفاهمه‌ای شناخته می‌شود. او بیش از این سیاست به انسان‌شناسی نیاز دارد تا در پرتو این شناسایی قانون‌شناس شود. با این اصل سیاستمدار خردمند کسی است که سیاست‌های قانونی را برپایه انسان سیاسی می‌شناسد.

سیاستمدار انسانی خردمند در وضع، فهم و به کارگیری سیاست‌هاست. او با عقل و هوش سیاسی، سیاست‌های اعلامی را اعمال می‌کند و در سازه‌های اولیه آن نقش اساسی ایفا می‌کند.

سیاستمدار بر شانه سیاست‌های مفاهمه‌ای قرار می‌گیرد. گرچه او سیاست نمی‌نویسد، ولی در وضع سیاست‌ها نقش مؤثر دارد و سیاست‌های نوشته شده را اجرایی می‌کند. در عین حال از قدرت فهم سیاسی و سیاستی برتری برخوردار است که به او امکان و فرصت سیاستمداری می‌دهد.



سیاستمدار ذهن، مغز و زبان مفاهمه‌ای^۱ دارد. او می‌داند که در سیاست‌های بنیادین هر سیاستی به تنهایی ناتمام است و تمامیت هر سیاست معطوف به سیاست‌های مفاهمه‌ای است. سیاستمدار با درک روشن از مقتضیات زمان و کشف مناسبات انسانی تصمیم مناسب سیاستی می‌گیرد. این تصمیم در هر کشوری تعیین‌کننده است. اگر تصمیم سیاستمداری به مثابه واقعیت‌های زمان نباشد و همه حوزه‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را نپاییده باشد، کشور را به مرگ سیاسی و سیاستی می‌کشاند که امید نجات آن به سختی ممکن است.

ذهن سیاستمدار

سیاستمدار ذهنی سیال و منعطف دارد و مغزش نیز از این اصل پیروی می‌کند. او با بهره‌گیری از این اصل بنیادین سازمان اجرایی یک کشور را برعهده می‌گیرد.

سیاستمدار در این فرآیند ناگزیر از بهره‌گیری اذهان متناظر به شکل مفاهمه‌ای است. زیرا او می‌داند که از ذهن تنها در اداره امور کشور کار قابل توجهی ساخته نیست و به اذهان متناظر و نیز تاریخی نیاز دارد تا جهان و جهان‌بینی مدیریت حکمرانی او فراخ‌تر و در نتیجه از فهم جامع‌تر و عمیق‌تری برخوردار شود. این ویژگی به سیاستمدار می‌آموزد که حکمرانی سراسر فراهم آمده از ایده‌های بنیادین براساس سیاست‌های مفاهمه‌ای است.

از نگاه دیگر ذهن سیاستمدار باید از ایده مفاهمه‌ای در اداره امور کشور استفاده کند. این فکر به او تعلیم می‌دهد که شیوه مفاهمه‌ای در فهم حکمرانی به مراتب کارآمدتر است. زیرا این فکر مدلی از اندیشه جمع‌اندیشانه در سیاست‌هاست و به کار فن حکمرانی و حکمروایی می‌آید و با توفیق بیشتری نیز همراه است.

با این اصل ذهن سیاستمدار به لحاظ توانایی در اداره کشور با ایده سیاست مفاهمه‌ای میزان و آزموده می‌شود و با این راهبرد اشتباه‌های او به حداقل ممکن می‌رسد. این سیاست‌ها مبنایی برای مشروعیت و کارآمدی حکومت به شمار می‌روند. پس سیاست‌های مفاهمه‌ای سرآغاز مشروع‌سازی و کارآمدی آن محسوب می‌شوند که با نبودش آنها نیز از میان می‌روند و در نتیجه فن حکمرانی دچار سیاست ترس‌ولرز می‌شود و چوب‌بست‌های آن فرو می‌ریزد.

اکنون ذهن سیاست بیمار است و باید با بازاندیشی در آن اصلاحی صورت گیرد. این بیماری نشان از بیماری فرهنگ آموزش سیاسی دارد که در آن فقر تفکر و اندیشه مفاهمه‌ای سایه گسترده و همچنان بر دامنه کویر فکر مفاهمه‌ای افزوده می‌شود. او اکنون از سیاستی می‌گوید که فاقد فکر و زبان مفاهمه‌ای است و برای حکمرانی نافع کاربردی ندارد.

۱. مفاهمه کردن با سازوکار خرد صورت می‌گیرد و خرد زبان مفاهمه است و هر کس که بیشتر خردمند باشد به مراتب فزون‌تر از زبان مفاهمه سخن می‌گوید. این زبان ساختار فردی و جمعی دارد و طبق آن مفاهمه تفهیمی تقویت می‌شود.

با این رویکرد سیاستمدار باید با ایده سیاست‌های بنیادین حکمت سیاسی^۱ را به کمک خرد و منطق سیاسی بداند و تلفیقی بین خرد، حکمت و قدرت سیاسی ایجاد کند. او باید بداند از کجا و چگونه آغاز کند و چه سیاست‌هایی را در دستور کار قرار دهد که در آن امکان فهم‌پذیری و مفاهمه فن حکمرانی وجود داشته باشد تا ایده سیاست‌های بنیادین وضع، فهم و قابل اجرا شوند.

سیاستمدار انسانی با ویژگی سراسر سیاست‌های مفاهمه‌ای است. این ویژگی با زبان مفاهمه‌ای شکل می‌گیرد و با فهم مفاهمه سیاسی تجدید حیات می‌یابد. او با این ویژگی به نوسازی ذهنی و سیاسی خود می‌پردازد و به مرور تحول بنیادی در خودش ایجاد می‌کند.

ازسوی دیگر برای سیاستمدار برخورداری از زبان مفاهمه پسندیده است. این زبان شاخص اصلی فکر و به‌ویژه فکر مفاهمه‌ای در فن حکمرانی است.

از نگاه دیگر زبان مفاهمه به سیاستمدار قدرت نفوذ فکری و معنوی می‌دهد و شهروندان احساس می‌کنند که سیاستمداری خردمند برای آنان حکمروایی و حکمرانی می‌کند. اگر سیاستمداری به ذهن، خرد، فکر و زبان مفاهمه‌ای مجهز نباشد، او بی‌جا بر موج دریا شلاق می‌کوبد و تلاش‌های او کمکی به آرامش دریا نمی‌کند و نهادش همچنان ناآرام خواهد بود.

سیاستمدار و زبان مفاهمه

سیاستمدار باید سیاست‌های مفاهمه‌ای را بشناسد و بداند که دانسته‌های خود را با چه زبانی بیان کند. این دو دانایی به او امکانی می‌بخشد که دانایی سیاستمدار باید معطوف به مفاهمه سیاسی باشد و با زبان مفاهمه سیاسی بیان شود. او با این خصال برجسته متوجه می‌شود که در فن حکمرانی فقط فهم و زبان مفاهمه‌ای کاربرد دارد و دیگر امور متفرع آنند.

سیاستمدار باید زبان مفاهمه، فهم و مفهوم حکومت را با الگوی فهم‌پذیری بداند و جهان سیاست و مردان سیاسی را به قدرت معطوف به تفکر مفاهمه‌ای شناخته و با واقع‌بینی با آنها مواجه شود. اگر این اتفاق رخ ندهد، فهم سیاسی و سیاستی از دستور می‌افتد و انسان سیاسی فراموش می‌شود و در نتیجه فن حکمرانی از موضوع سیاست‌های مفاهمه‌ای بیرون می‌رود.

سیاستمدار امروز

سیاستمدار امروز باید انسانی زیرک، باهوش و منطقی باشد و از فرمان عقل پیروی کند. او باید جامعه سیاسی را به سمت عقلانیت مفاهمه‌ای و سیاسی بخواند تا انسان سیاسی به سر عقل آید و در نتیجه

۱. حکمت سیاسی جوهر سیاست‌های حکمرانی است. در این حکمت خیر سیاسی وجود دارد و آن موجب سعادت سیاسی انسان در جامعه سیاسی می‌شود.



عقلانیت مفاهمه‌ای تقویت شود.

مشکل جامعه امروز این است که سیاستمدار کنونی به سر عقل نیامده تا انسان سیاسی را به خردمندی بخواند. نیازهای امروز ایجاب می‌کنند که عقل سیاسی و مدنی را تجربه کند و در لایه‌های وجودی آن به عقل مدنی برسد. زیرا او با این عقل خود را در فن حکمرانی پیدا می‌کند و در خدمت انسان سیاسی قرار می‌گیرد.

با این فهم سیاستمداری که دیگران را دشمن می‌پندارد یا دشمن‌سازی را ترویج می‌کند، ناخواسته دچار مرگ زود هنگام سیاسی و سیاستی می‌شود. زیرا سیاستمداری دوست همه است که با دوست‌ها زندگی کند و به تدریج دشمنی‌ها را به دوستی تبدیل نماید. اگر این قابلیت در سیاستمداری نباشد و به جای دوستی بر خرمن دشمنی بیافزاید، باید او را با این تصورات عامیانه از دستور سیاست در چرخه حکمرانی به دور انداخت. این سیاستمدار در کور راه‌های خیال‌انگیزی می‌رود و از انسان سیاسی و فن حکمرانی چیزی نمی‌داند و هر چیزی را که در اختیارش قرار گیرد ناخواسته نابود می‌کند.

سیاستمدار در جامعه مفاهمه‌ای به مثابه واقعیت‌ها تعریف می‌شود. او درک واقعی از واقعیت‌ها دارد و از توهمات بیهوده دوری می‌جوید. یعنی با واقع‌بینی سیاست‌های مفاهمه‌ای را در دستور مطالعه قرار می‌دهد و طبق آن حکمرانی می‌کند.

امروزه سیاستمدار درک روشنی از واقعیت‌های سیاسی و انسانی ندارد و اغلب نادانسته‌ها را دانسته نشان می‌دهد. او هنوز نمی‌داند که انسان موضوع اصلی حکمرانی و حکمرانی سراسر فن است. با وجود این به نظر می‌رسد که سیاستمدار امروز در سردابی فرو رفته که بالا آمدنش به سختی ممکن است.

سیاستمدار کنونی باید با عقل مفاهمه‌ای در خدمت انسان سیاسی باشد و با سازوکار معقول فن حکمرانی را تقویت کرده و امور حکمرانی را با عقلانیت سیاسی میزان کند. یعنی او باید انسانی به‌روز باشد و مقتضیات و مناسبات انسانی امروز را بشناسد و با چشمان گشوده و با حداقل قانون، حداقل حکمرانی را انجام دهد.

او دغدغه سلامت جامعه سیاسی و مشروعیت و کارآمدی حکومت را دارد. اگر با عقل مفاهمه‌ای در چرخه حکمرانی سیاست‌های مفاهمه‌ای را اجرایی کند و به تقویت تفکر کانونی بپردازد به‌صورت طبیعی چنین آرمانی محقق خواهد شد. یعنی او به مثابه سیاست‌های مفاهمه‌ای و تفکر کانونی شناخته می‌شود. بنابراین سیاستمدار خوب هم باید جامعه سیاسی سالم و حکمرانی مشروع و کارآمد بسازد و هم سالم‌ترین انسان آن جامعه باشد و هم بداند کسی که جامعه سیاسی سالم می‌سازد به‌مراتب در سالم بودن از دیگر شهروندان سزاوارتر است.

با وجود این پرسیده می‌شود که در دولت عقل هنر حکومت کردن چگونه ممکن است؟ هنر حکومت کردن در دولت عقل با سیاست‌های مفاهمه‌ای و عقل مفاهمه‌ای ممکن می‌شود. این هنر به

مهارت حکومتی وابسته است. بنابراین هنر حکومتی با هنر سیاستمداری درآمیخته و حاوی نوعی از عقلانیت جامع در پرتو سیاست‌های مفاهمه‌ای است.

فصل پنجم - فن حکمرانی

معنای حکومت

حکومت پدیده تاریخی و واقعیتی سراسر تاریخ‌مند است. این پدیده در گذر تاریخ دستخوش تحول اساسی شده و هنر حکومت در خانه جمعیت انسانی ساکن گردیده است.

حکومت سازمانی با روش کار تعریف شده برای اداره امور کشور است. این مفهوم از حکومت ممکن است نافع، غیرنافع، مشروع و نامشروع باشد.

حکومت در اجتماع سیاسی به حدود قانون اساسی محدود می‌شود. این حکومت سه رکن تقنینی، اجرایی و قضایی دارد که با سیاست‌های بنیادین راهبری یک دولت را برعهده می‌گیرد.

انسان سیاسی به حکومت نیاز دارد و این نیاز ناشی از علایق ذاتی اوست. او با این اصل بنای دولتی شدن ندارد و دغدغه‌اش صاحب حکومت شدن است.

با این رویکرد مسئله حاکمیت و هنر حکومت کردن دو چیز متفاوت است. حکومت کردن در یک معنای عمومی به معنای اداره کردن چیزهاست که انسان نیز در این دایره می‌گنجد. زیرا حکومت به معنای به سامان کردن و اداره مناسب اشیا در جهان است. ازسوی دیگر این دو اصل نشانه‌ای از هدفی بودن و غایت داشتن حکومت به‌شمار می‌روند.

حکومت بشری با سه حکمرانی برای خود، برای خویشان و برای انسان سیاسی همراه است. این سه حکومت ملازم همدیگر و کسی که در یکی ناموفق باشد، در دیگری نیز توفیقی نخواهد داشت. از نگاه دیگر در هریک از این حکومت‌ها فنی وجود دارد که حکومت کردن معطوف به آن است. یعنی حکومت به‌مثابه فن حکمرانی تعریف می‌شود. در این وضعیت اداره حکمرانی به معنای پذیرفتن مسئولیت‌هاست. اگر در سازمان حکمرانی مسئولیت نباشد، مسئولی نخواهد بود تا حکمرانی به‌مثابه مسئولیت تعریف شود.

حکومت به معنای هنر و اداره کردن کشور براساس قانون اساسی و عقلانیت جمعی است. بر این اساس فن اداره کردن جامعه سیاسی در سه سطح قابل طرح است:

۱. اداره خود به‌مثابه روان، رفتار، مسائل مالی، معیشتی و حقوقی.
 ۲. اداره امور خویشان، دوستان و آشنایان که نوعی بازگشت به اداره خود دارد.
 ۳. اداره کشور که بازگشت به ایده سیاست‌های مفاهمه‌ای خواهد داشت.
- در اینجا بازگشت به مسائل خود یا خویشان و دوستان مورد نظر نیست و اداره مسائل فنی یک



کشور مورد نظر است.

با این رویکرد دو مدل نخست به امور غیرحاکمیتی بازگشت دارند و در تعریف حکومت جای نمی‌گیرند. اگر کشوری در این گرداب فرو رفته باشد، هنوز به حاکمیتی دست نیافته است. مدل سوم سمبل حکومتی است که به حاکمیت انسانی بازگشت دارد. این حاکمیت امروزه در سطح وسیعی به دو مدل پیشین تمایل پیدا کرده که فقط با سیاست‌های مفاهیم‌ای قابل اصلاح است. از نگاه دیگر در همه دوره‌های حکومتی دو اصل سیاست و اقتصاد به هم پیوسته بودند و به کمک هم می‌آمدند. یعنی اداره کردن حکومت با سیاست‌های حکومتی یا حاکمیتی به اداره شدن سیاست‌های اقتصادی وابسته است. از نگاه دیگر حکومت بر اشیا و حکومت برای انسان دو مفهوم متفاوت است. حکومت بر اشیا به اداره اشیا مربوط می‌شود و حکومت برای انسان به اداره امور انسانی ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین در هر دو وضع مدیریت کلی وجود دارد.

سه دوره حکومت

در فهم دوره‌های حکومت باید روش‌شناسی همراه باستان‌شناسانه انجام داد. اعمال این شیوه موجب می‌شود که مدلی تبارشناسانه از حکومت ترسیم شود. بشر تاکنون سه دوره از حکمرانی را تجربه کرده است:

دوره اول – ترکیبی سراسر آزمون و خطا بوده که محصولی از خواب‌گردی و بیدارگردی را رقم زده است.

دوره دوم – براساس ترکیب باسوادی و دانایی بوده است. این اصل با اندیشیدن خردی و تقسیم آن در لایه‌های مختلف نظری و عملی سامان یافته است.

دوره سوم – بشر به لحاظ حکمرانی به سر عقل آمده و از یک عقل سیاسی و مدنی با رویکرد انسان سیاسی و فن حکمرانی سخن گفته است.

در جامعه امروز نوع سوم حکمرانی به سختی قابل فهم است. به‌ویژه این که در چرخه عمل با واقعیت‌های به سر عقل آمدن و برخورداری از عقل سیاسی و مدنی فاصله بسیار دارد. از نگاه دیگر عقل مفاهیم‌ای و سیاست‌های مفاهیم‌ای هنوز در دستور تفکر حکمرانی قرار نگرفته تا برای انسان سیاسی از فن حکمرانی سخن گفته شود.

ضرورت شکل‌گیری فن حکمرانی

فن حکمرانی با اندیشه اولیه در سازمان حکومتی شکل می‌گیرد و با قدرت تعیینی استقرار می‌یابد.

اعمال این شیوه موجب طبیعی‌سازی فن حکمرانی می‌شود. با این تلقی فن حکمرانی به لحاظ تاریخی شیوه‌ای از اقدام در فضای حکمرانی است که با شاخص‌های مفاهیم سیاسی در مسیر عقلانی شدن قرار می‌گیرد.

در دوره کنونی ایده شکل‌گیری فن حکمرانی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر شده است. این ایده تأکیدی است که دوره آزمون و خطا گذشته و حکمرانی باید به مثابه یک فن تلقی شود.

حکمرانی به عنوان یک پدیده بشری خاستگاه تاریخی دارد. این تاریخ بر ضرورت فن حکمرانی در دوره جدید سرعت بخشیده است. بنابراین فن حکمرانی ضرورتی است که از تبارشناسی حکومت^۱ در لایه‌های مختلف حکمرانی به دست می‌آید.

با این برداشت مدیریت فن حکمرانی در لایه‌های مختلف سازمان حکومت از دیگر مسائل فکربرانگیز این روزگار محسوب می‌شود. اکنون این مسئله بنیادین سخت فراموش یا مسخ گشته و دستخوش فرسایش شده است.

موضوع حکمرانی

انسان موضوع اصلی حکومت در فن حکمرانی است. در این فن پدیده قانون نه حقیقتی ناب که به منظور تعمیق زندگی انسان سیاسی طراحی شده است. یعنی انسان در فن حکمرانی اصالت دارد و خرد انسانی سرمایه اصلی در این فن محسوب می‌شود.

در فن حکمرانی لازم است سه موضوع اساسی بیش از همه مورد توجه قرار گیرند:

(الف) انسان سیاسی که موضوع اصلی حکمرانی است.

(ب) عقل سیاسی و فنی که به ساختار و ماهیت فن حکمرانی می‌پردازد.

(ج) عقل مفاهیم‌ای و مدنی که بنیان سیاست‌های مفاهیم‌ای را می‌سازد.

مسائل فن حکمرانی

در فن حکمرانی مسائلی مانند: انسان سیاسی، انسان قانونی، انسان اقتصادی، انسان اخلاقی، انسان فرهنگی و در پرتوش عقل سیاسی، عقل مدنی، جامعه سیاسی، قانون سیاسی، نظم سیاسی، امنیت سیاسی، خیر سیاسی و سعادت سیاسی اموری برای اندیشیدن در عقل مفاهیم‌ای محسوب می‌شوند.

از نگاهی دیگر موضوعاتی مانند: فهم حاکمیت شناور^۲، مدیریت سیال و منعطف، انصاف حکومتی،

۱. تبارشناسی حکومت هم ذهن امروزی را به سرچشمه‌های حکمرانی می‌رساند و هم موجب فهم این نکته می‌شود که حکومت سراسر فن حکمرانی برای انسان سیاسی است.

۲. حاکمیت مفهومی جامع و فراگیر است و همه چرخه حکمرانی یک کشور را شامل می‌شود. این مفهوم در عین جامع بودن شناور است و به مدیریت سیال و منعطف نیاز دارد تا با حاکمیت‌های زمان همراه شود.



تعلیم افراد براساس ایده‌های بنیادین حکمرانی و تطابق دادن شهروند با جوهر وجودی حاکمیت از دیگر مسائل فکربرانگیز در سامانه فن حکمرانی به‌شمار می‌روند.

در فن حکمرانی مسائلی مانند تاریخ حکومت و شیوه حکمرانی حق حیات ویژه دارند. این مسائل با مرور در تاریخ حکمرانی کشف می‌شوند. پس مسائل حکمرانی نیز در پرتو تفکر تاریخی از سازمان حکومت به دست می‌آیند.

در عین حال مسائل حکمرانی مطالعه عقلانی بر می‌تابند و در آنها اعمال عقلانیت سیاسی در مسیر عقلانی شدن قرار می‌گیرد. زیرا فن حکمرانی برای عقلانی شدن بنیان‌های حکومت است. در این فرض فن حکمرانی تصویری از عقلانی شدن حکومت به حساب می‌آید.

فن حکمرانی

فن حکمرانی تئوری پایدار برای تعمیق حکومت جاودان است. این فن در چارچوب سیاست‌های حکومتی طراحی می‌شود. البته در این فن تئوری برای حکمرانی کردن کارآمد است که مبتنی بر سیاست‌های مفاهمه‌ای باشد. پس فن حکمرانی سازمانی برای عقلانی‌سازی اعمال قدرت سیاسی است. فن حکمرانی ریشه تاریخی دارد و افلاطون سراسر کتاب «جمهور» را با طرح این فن دنبال کرده است. از نظر وی حکمرانی فنی قابل تعلیم است. شاید راز اینکه افلاطون تأکید داشت که فیلسوف باید زمامدار باشد، ناشی از فن‌گرایی در امر حکمرانی بوده است.^۱

امروزه فن حکمرانی از فقر شناختی رنج می‌برد. در این دوره هم ضرورت حکمرانی بر گونه مفاهمه‌ای ناشناخته است و هم مفهوم دفاع‌پذیری از آن وجود ندارد. یعنی فن حکمرانی به‌رغم هویت تاریخی هنوز فکربرانگیز نشده است.

در فن حکمرانی که بنیان‌گذاری معطوف به آن است توجه به فن سیاسی، سیاست‌سازی، فن تحلیل سیاست‌ها و فراتحلیل‌ها، فن اجرای سیاست‌ها و فن پاسخگویی در چرخش مدیریت سیاست‌ها از دیگر مسائل فکربرانگیز در این فن به حساب می‌آیند.

در این فن میزان مشارکت مردم، حاکمیت قانون نافع، شفافیت قانون و تصمیم‌گیری در نظام اجرایی کشور، پاسخ گفتن در چارچوب‌های قانونی، به وجود آوردن وفاق عمومی در کشور، برخورداری از حقوق مساوی به تناسب فعالیت‌ها، اثربخشی و کارایی از نکات برجسته است. از نگاه دیگر در فن حکمرانی مسئولیت، عدالت و انصاف سیاسی حق حیات ویژه دارند و دو بخش کارایی و اثربخشی در امتداد آن قرار می‌گیرند و مشروعیت فن حکمرانی را توجیه می‌کنند.

۱. افلاطون، جمهور، ص ۳۱۷.

پایان آزمون و خطا

سیاست آزمون و خطا عمر طولانی در کشورداری داشته که اکنون به فرجام رسیده است. این سیاست با مدل‌های حکمرانی از خود تجاربی برجای گذاشته که امروزه به فن حکمرانی ضرورت بخشیده است. این ضرورت دیگر آزمون و خطا بر نمی‌تابد و به عقلانیت فنی در حکومت و حکومت‌مندی روی آورده است.

با این رویکرد دانسته می‌شود که شیوه آزمون و خطا در چهارسوی حکمرانی محصول خوابگردی بوده است. ازسوی دیگر تداوم شیوه آزمون و خطا نشان می‌دهد که حاکمان امروزی به‌رغم فهم این ضرورت علاقه‌ای به استفاده از تجارب بشری ندارند تا سازمان حکمرانی را بر وفق فن حکمرانی از نوع مفاهیم‌ای سامان دهند.

با وجود این اگر پذیرفته شود که حکمرانی یک فن است، دیگر اداره امور کشور متفاوت خواهد شد و هرکس در سازمان مدیریت حکمرانی در جایی قرار خواهد گرفت که توانایی اداره آن را دارد. بنابراین حکمرانی یک فن و محصول تجارب بشری از نوع سیاست‌های مفاهیم‌ای است.

طبیعی‌سازی فن حکمرانی

فن حکمرانی سازوکار معقول برای طبیعی‌سازی سازمان حکومت است. این ویژگی حکومت را در دایره معقول حکمرانی قرار می‌دهد تا از هرج و مرج سیاسی و مدیریتی پرهیز شود. در فن حکمرانی چرخه عمل حکومتی برپایه عقل مفاهیم‌ای و به معنای طبیعی‌سازی این فن است. این فن سازوکار طبیعی برای حکومت کردن است. بنابراین فن حکمرانی سیر عقلانی شدن عمل حکومتی را در اعمال حاکمیت سیاسی توجیه می‌کند. در این فن سیاست‌های مفاهیم‌ای به فن سیاسی معطوفند. این فن با تلفیق فن حکمرانی چرخه حکومت بشری را در روند طبیعی‌سازی قرار می‌دهد.

رابطه فن حکمرانی با عقل سیاسی

عقل سیاسی مرکز ثقل فن حکمرانی است. این عقل در یک تعامل منطقی و بر گونه سیاستی سازه‌های اولیه عقل مفاهیم‌ای را به وجود آورد. یعنی میان عقل سیاسی و مفاهیم‌ای نوعی از رابطه منطقی وجود دارد.

فن حکمرانی با عقل سیاسی فهم و مفهومی می‌شود. این عقل اگر با مفاهیم عقل سیاسی درآمیزد قدرت فهم را به مراتب بالاتر می‌برد و امکانی فراهم می‌آورد که رابطه فن حکمرانی با عقل سیاسی و به ویژه عقل مفاهیم‌ای توجیه شود.

فن حکمرانی با عقل سیاسی استقرار می‌یابد و با تفکر مدنی در جامعه سیاسی شکل معقول پیدا



می‌کند. این حکمرانی با محوریت انسان سیاسی طراحی شده و بنیان‌هایش در جامعه سیاسی برپا می‌شود. از این رو تعلیم و به‌کارگیری عقل سیاسی و عقل مفاهمه‌ای در چرخه حکمرانی و نیز فنی کردن عقل حکومتی در اداره امور کشور امری لازم است.

فن حکمرانی و اراده

حکمرانی سراسر معطوف به اراده قانونی است. این اراده پدیده حکمرانی را توجیه می‌کند و براساس نوع به‌کارگیری اراده برای آن عقلانیتی را ترسیم خواهد کرد.

فن حکمرانی معطوف به اراده‌های انسانی است. این اراده‌ها ذهن را با روشمندی به پیش می‌برند و در موقعیت حکمرانی قرار می‌دهند، از نگاه دیگر کشف این اراده‌ها ذهن را به سمت مقاصد هدفی می‌خوانند و نشان می‌دهند که در فن حکمرانی چند اراده متفاوت وجود دارد:

الف) اراده معطوف به قدرت که اقتدار حکمرانی را سامان می‌دهد. با این نگرش حاکمیت فراگیر و ناگسسته شکل می‌گیرد و بنیادی مستحکم در جامعه سیاسی برپا می‌شود.

ب) اراده معطوف به خرد که خردمندی مبنای مردم‌پسندی قرار گیرد. یعنی خرد در چهارسوی مردم‌پسندی حکومت کند و آنان را به سمت عقلانیت سیاسی بخواند.

ج) اراده معطوف به فکر که از تجميع اراده قدرت و خرد به وجود می‌آید. این اراده هرچند محصول دو اراده پیشین است، ولی در سرای ذهن شکل می‌گیرد و در تحت فرمانش واقع نمی‌شود. براساس این سه اراده در فن حکمرانی سه زبان حکومتی به وجود آمده است:

اول – زبان قدرت که ترسیمی از اقتدار در فن حکمرانی است.

دوم – زبان خرد که با قدرت مقاصد هدفی را دنبال می‌کند.

سوم – زبان فکر که ایده‌های حکمرانی با آن نشانه‌گذاری می‌شود.

ملازمه فکر و زبان

فکر از ذهن بر می‌خیزد و در ذهن سکونت می‌کند. فکر گرچه از ذهن پدیدار می‌شود، ولی معطوف به موضوع ذهنی در فراسوی ذهن است. یعنی فکر به‌مثابه یک واقعیت موضوع‌محور بوده و موضوع تعیین‌کننده محتوای ذهن و فکر است.

فکر با قصد و اراده در موقعیت مفهومی قرار می‌گیرد. یعنی فکر قدرتی معطوف به قصدها و اراده‌هاست. در عین حال فکر در خانه قصد و اراده ساکن نمی‌شود و آنها را در راه بی‌پایان همراه خود می‌سازد و به پیش می‌رود.

در فن حکمرانی علاوه بر این که اراده‌های قدرت، خرد و فکر لازم است، پدیداری زبان قدرت،

خرد و فکر نیز امری بایسته خواهد بود. زیرا میان اراده، فکر و زبان حکومتی ملازمه منطقی وجود دارد که اگر یکی نباشد، دیگری نیز از دستور می‌افتد.

فن حکمرانی و قانون

حکمرانی به‌مثابه قانون مفاهمه‌ای با رویکرد سیاست‌های مفاهمه‌ای تعریف می‌شود و قانون تعیین‌کننده نظم و محتوای آن است. زیرا قانون راه و رسمی را به حاکم نشان می‌دهد که حکمرانی برای انسان سیاسی باشد و اگر قانونی نباشد به جای حکمرانی برای مردم بر مردم در جامعه سیاسی شکل می‌گیرد. فن حکمرانی تابع قانون طبیعی است که از سیاست‌های بنیادین قانون اساسی پیروی می‌کند. این فن تأکیدی بر حاکمیت قانون فنی است که با شفافیت و پیروی از خرد حکومتی عاری از فساد بوده یا حداقل فساد بر آن سایه افکنده است.

قانون در این فن معطوف به خرد و تفکر اصیل است و در چارچوب محاسبات خرد قرار می‌گیرد و با مناسبات انسانی توجیه می‌شود. براساس این مفهوم سازمان قانون، سازمان اجرایی، سازمان قضایی فنی خواهند بود و هریک در محدوده حقیقت تاریخی خود توجیه می‌شوند.

با این رویکرد قانون سازوکار طبیعی در فن حکمرانی است. یعنی قانون حدودمرزهای سیاسی برای صورت‌بندی فن حکمرانی است. پس قانون به شکل طبیعی قدرت حکمرانی را تعدیل و محدود می‌کند و در چارچوب خرد مفهومی قرار می‌دهد.

قانون در چرخه حکمرانی نشانه این است که فن حکمرانی برای کسانی خواهد بود که حکومت برای آنان است. ازاین‌رو در فن حکمرانی باید رضایت حکومت‌شوندگان تأمین شود. زیرا فن حکمرانی میزان مشارکت مردم را با اصالت قانون نشان می‌دهد. بنابراین در فن حکمرانی لازم است میان شهروندان و قانون تعامل منطقی برقرار شود تا یکی موجب توجیه دیگری در سازمان حکمرانی شود.

فن حکمرانی و قانون اساسی

فن حکمرانی به‌مثابه قانون اساسی طراحی می‌شود. این قانون حدود حکمرانی را تعیین می‌کند و حکمرانی را در مسیر واقعی قرار می‌دهد. ضمن این که قانون اساسی علاوه بر فناوری کردن شاخص‌های حکمرانی خود از موانع شکل‌گیری روند خودکامگی و اعمال شیوه‌های استبدادی می‌شود. فن حکمرانی به‌عنوان یک اصل کلیدی از قانون اساسی پیروی می‌کند. یعنی فن حکمرانی در اداره امور کشور براساس قانون اساسی و اعمال آن در سازمان حکومت و جامعه سیاسی میسر می‌شود. با این اصل اگر اداره امور کشور با طراحی سازمان حکمرانی همراه باشد به فن حکمرانی نیاز دارد و جز این بیهوده سخن گفتن است.



فن حکمرانی و دولت

فن حکمرانی در پی عقلانی‌سازی سازمان دولت است. در این فن همه امور دولت محدود به حدود تعیینی خواهند بود. زیرا خرد حکومتی در این فن از دولت حداقل و شبکه‌ای می‌گوید و در دولت همراه فروکاسته می‌شود.

دولت عقلانی سراسر حکمت است. این دولت به منافع عمومی با رویکرد سیاست مفاهمه‌ای می‌نگرد تا رضایت عمومی را براساس منافع ملی تأمین کند. مارکوس اورلیوس گفته: «آنچه دولت را زیان نرساند، شهروندان را زیان نخواهد داشت».^۱ زیرا این دولت منافع ملی را تأمین می‌کند که در آن شهریار و شهروند سود می‌برند.

در فن حکمرانی سه وظیفه کلی برای دولت تعیین شده است:

(الف) مدیریت ملی که در آن توسعه انسانی و اقتصادی همزمان دیده شود.

(ب) احیای حق شهروندی در لایه‌های مختلف قانونی و قضایی.

(ج) استفاده از خرد جمعی و مشارکت عمومی در اداره امور کشور.

فن حکمرانی در دولت عقل ساختاری خردمحور دارد و نقطه اوج آن توسعه خرد حکومتی در سازمان دولت است. این فن با سنجش خرد ناب و عقلانیت عمل میزان می‌شود. یعنی فن حکمرانی به عقلانی شدن سازمان دولت کمک می‌کند.

فن حکمرانی در دولت با خرد حکومتی مفهومی می‌شود. این فن شیوه معقول برای حکومت کردن است. زیرا با استفاده از این فن بهترین شکل حکمرانی فراهم می‌شود. به هر حال این مدل از حکومت به معنای حیات معقول حکومت‌هاست که با سیاست‌های مفاهمه‌ای در پی تعدیل قدرت دولت در فن حکمرانی است.

فن حکمرانی حداقل

فن حکمرانی به‌عنوان یک شاخص ممتاز گفتار، کردار و پندار حکومتی را به شکل روشمند محدود می‌کند و حکومت به‌مثابه حکمرانی برگرفته قانون اساسی به حداقل ممکن می‌رساند. این فن در واقعیت‌ها سیاستی پایدار برای کاهش و تعدیل قدرت دولت است. یعنی قدرت حاکمیت با فن حکمرانی تعدیل می‌شود. اگر حاکمیتی فن‌محور نشود، قدرت حکومتی موجب فسادانگیزی می‌شود.

فن حکمرانی سازوکاری معقول برای دولت شبکه‌ای یا همراه است. در این فن حکومت به ضرورت مقتضیات و مناسبات انسانی تعریف می‌شود و سیطره‌ای از جانب حکمرانی وجود ندارد و شهروندان در صورت نیاز امور خود را با حکومت حل‌وفصل می‌کنند.

۱. مارکوس اورلیوس، تأملات، ص ۶۳.

سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی

سیاست‌های مفاهمه‌ای حامل مفاهمه‌های سیاسی بوده و برای تعمیق فن حکمرانی به کار می‌روند. این سیاست‌ها پیشینه‌ای نداشته و از نهادهای مفاهمه‌ای بیرون کشیده شده‌اند و در چرخه حکمرانی کاربرد دارند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای برگرفته فن حکمرانی گرچه تاکنون فهم و مفهومی نشده‌اند، اما فهم بنیان‌های آنها کاری ممکن است. این سیاست‌ها چنانچه به نیکی فهم شوند به نخبگان قدرت اندیشیدن و به مردان سیاسی قدرت تحلیل سیاسی و سیاستی می‌دهند و در حوزه عمومی موجبات توانایی تحلیل سیاست و انتخاب سیاست‌های حکمرانی را فراهم می‌آورند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی ساختاری از فهم، مفهوم و راهبرد عقلانی را برای مردان سیاسی ترسیم می‌کنند. این سیاست‌ها در عین معقول بودن با ویژگی حسی طراحی می‌شوند. از نگاه دیگر در این سیاست‌ها لایه‌های مختلفی وجود دارند که با بازگشایی و راز گشودن در فن حکمرانی شناخته می‌شوند. بنابراین سیاست‌های مفاهمه‌ای راه دشوار فن حکمرانی را هموار می‌کنند و به سیاستمدار می‌گویند که ساختار معقول حکمرانی چگونه است.

کاربرد سیاست‌های مفاهمه‌ای در فن حکمرانی

سیاست‌های مفاهمه‌ای هرچند از پشتوانه نظری مناسبی برخوردارند، اما سیاست‌هایی به مثابه عمل محسوب می‌شوند. در این سیاست‌ها عملگرایی اصالت دارد و سیاست برپایه عمل طراحی می‌شود. زیرا این سیاست برای فراگیری و باسوادی دانش‌آموزان و دانشجویان نیست و آن دانایی سراسر معطوف به عمل است.

سیاست‌های مفاهمه‌ای سراسر به منظور عملیاتی شدن در چهارسوی حکومت‌ها به وجود آمدند. این سیاست‌ها از زیرساخت‌های نظری عبور کرده و به گشایش عملی می‌اندیشند تا در چرخه دولت اثرگذار باشند. یعنی در این مفاهمه سیاست‌هایی معطوف به عمل طراحی می‌شود.

در این سیاست‌ها هدف این است که کاربرد آنها در فن حکمرانی دانسته شود. این دانایی به سیاستمدار قدرت تصمیم‌گیری می‌دهد که در آن وجدان، انصاف سیاسی رعایت می‌شود. از نگاه دیگر این سیاست‌ها به خودی خود حامل معنایی نیستند و در پرتو فن حکمرانی هویت معنایی می‌یابند.

با این تلقی فهم سیاست‌های مفاهمه‌ای و فن حکمرانی به صورت همزمان اهمیت دارند. اگر سیاستمداری تصور مناسبی از هریک نداشته باشد، فرض به کارگیری این سیاست‌ها در فن حکمرانی برآمده از خیال‌انگیزی بیهوده است.



مفاهمه حکومتی در فن حکمرانی

مفاهمه حکومتی یکی از دشوارترین مفاهمه‌های ممکن در عقل مفاهمه‌ای است. این مفاهمه رویکرد سیاسی و سیاستی برپایه عقل سیاسی و مدنی دارد. در این مفاهمه هدف از بازخوانش افهام حکومتی برای تعمیق بخشیدن به فن حکمرانی است. یعنی تأکید اساسی این مفاهمه فراهم کردن سازوکاری معقول برای عقلانی شدن سازمان سیاستی و اجرایی دولت است.

مفاهمه حکومتی براساس فن حکمرانی، ایده سیاسی و طرح سیاست‌های بنیادین در دولت حداقل اصل اول است. اگر ایده سیاسی و سیاست‌ها سست‌بنیاد باشند، مفاهمه‌های حکمرانی در این مدار قرار می‌گیرند. بنابراین ایده سیاست در سازمان حکومت باید جامع، عمیق و قدرتمند باشد تا سیاست‌ها قابلیت‌یابند که به ایده سیاست مفاهمه‌ای تبدیل شوند و در پی آن فهم و مفاهمه تحلیل سیاست‌ها برپایه فن حکمرانی به وجود آید.

حکمرانی به‌مثابه انسان سیاسی

در جامعه سیاسی چرخه حکمرانی برای حکمرانی فاقد توجیه منطقی است. حکمرانی معطوف به موضوعی خواهد بود که برای آن طراحی شده است. با وجود این پرسیده می‌شود موضوع حکمرانی چیست؟ انسان موضوع حکمرانی و حکمرانی سراسر فنی است که برای انسان سیاسی طراحی می‌شود. این حکمرانی در مقیاس منطقی به سنجش معقول نیاز دارد تا قابل فهم شود و در موقعیت مفهومی قرار گیرد.

در حکمرانی مقیاس‌های متفاوتی طراحی شدند که هریک با دلایل توجیهی همراه بودند با این رویکرد پرسیده می‌شود که چه چیزی در حکمرانی اصالت دارد؟ انسان موضوع حکمرانی و تعیین‌کننده مقیاس وجودی آن است. از آنجا که انسان سیاسی موضوع اصلی حکمرانی قرار گرفته، ناگزیر براساس منطق مفاهمه باید میزان حکمرانی به حساب آید. بنابراین حکمرانی به‌مثابه انسان سیاسی با تراز فنی و عقلانی شدن حکمرانی میزان می‌شود.

سیاست‌های مفاهمه‌ای مقیاس فن حکمرانی

سیاست‌های مفاهمه‌ای با بنیاد جمع‌اندیشانه به کمک فن حکمرانی می‌آیند. این سیاست‌ها نه برآمده از فهم دستوری که در مقیاس سیاسی فهم واقعی ارائه می‌دهند. این فهم‌ها با قابلیت‌های مفاهمه تفهومی در شمار مقیاس فن حکمرانی قرار می‌گیرند و براساس عقلانی شدن سازه‌های حکومت را نوسازی می‌کنند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای در جامعه سیاسی مقیاس فن حکمرانی قرار می‌گیرند. این سیاست‌ها حاکمانی با ویژگی جمع‌اندیشانه می‌سازند و آنان از خرد جمعی پیروی می‌کنند و مجموعه‌ای از

خردمندان سیاسی و سیاستی را در اداره جامعه سیاسی دخالت می‌دهند و در چرخه حکمرانی از توانایی آنان برای بهبود فن حکمرانی استفاده می‌کنند.

سیاست‌های مفاهمه‌ای مقیاس سنجش کارآمدی و در مواردی مشروعیت حکمرانی قرار می‌گیرند. این سیاست‌ها تعیین‌کننده توانایی سیاستمدار خردمند و میزان سنجش فن حکمرانی به حساب می‌آیند.

سیاست‌های ناسالم در فن حکمرانی

سیاست‌های ناسالم در فن حکمرانی علاوه بر این که انسان سیاسی را بیمار می‌کنند با خود جامعه سیاسی و سازمان حکمرانی مشابهی به وجود می‌آورند و در نهایت کشوری بیمار ایجاد می‌شود. در این کشور چیزی در جای خود قرار ندارد و همه امور به هم آمیخته شده‌اند و زندگی و مرگ را در تراز واحدی قرار داده‌اند.

با اعمال این سیاست‌ها کسی دغدغه پاسخگویی ندارد و هر اتفاقی که افتاده به هر حال رخ داده و کسی در قبال آن مسئولیت ندارد. زیرا در جامعه ناسالم مسئولیت‌ها نامشخص است و زمانی که مسئولیت مشخصی وجود نداشته باشد، مسئول مشخصی هم وجود ندارد. این شیوه به هرج و مرج جامعه سیاسی دامن می‌زند و فقر و غارت از طریق رشوه‌خواری و اختلاس در اموال عمومی تا استخوان‌های دولت و شهروندان را می‌سوزاند.

اکنون سیاست‌های ناسالم در جهان ناخواسته فن حکمرانی را بیمار کرده و گویی با چوب‌بست‌هایی بنیاد شده‌اند که در آنجا فکر حکومتی لنگر نیانداخته است. این سیاست‌ها ناشی از فرهنگ سیاستی بیمار بودند که ناخواسته جامعه سیاسی مشابه ساخته و در نتیجه با آن انسان بیمار ساخته شده است. این انسان چه زندگی کند یا بمیرد، وضع برای او یکسان است. او به هر حال وجودی ندارد و بود و نبودش در چرخه حیات معقول یکسان است. زیرا انسان با سیاست‌هایش در جامعه سیاسی حق حیات دارد. اگر سیاست‌ها بیمار باشند، فن حکمرانی در این گرداب به هم فشرده گرفتار خواهد شد و در نتیجه حیات انسان دچار فرسایش می‌شود.

اکنون این اتفاق نفس‌گیر در جامعه سیاسی رخ داده و همزمان حیات معقول و محسوس دچار سیاست‌های ترس‌ولرز شدند و نای حرکت کردن ندارند. این تلفیق نفس‌گیر خبر از مرگ زود هنگام ایده‌های سیاسی کنونی می‌دهد و لازم است به جای آنها ایده سیاست مفاهمه‌ای در دستور فن حکمرانی قرار گیرد. با وجود این راهی جز اصلاح فاهمه سیاسی، فهم حکومتی و نوبنیادی فن حکمرانی و به‌روز شدن آن وجود ندارد تا سلامت فن حکمرانی تأمین شود.



اصلاح سیاست‌ها در فن حکمرانی

اصلاح سیاست‌ها در فن حکمرانی با توجه به وضعیت کنونی حکومت‌ها امری طبیعی است. این اصلاح بنیادی با اصلاح بنیان‌های فاهمه شکل می‌گیرد و به مرور این بیماری در انسان، جامعه حکومتی و نیز در چرخه سازمان حکمرانی رخت بر می‌بندد.

با توجه به این اصل در اینجا لازم است سه اتفاق اصولی رخ دهد:

(الف) اصلاح فاهمه در نوع نگاه به موضوع، روش اندیشیدن و مرور اندیشه‌ها.

(ب) اصلاح بنیان سیاست‌ها با اصلاح سیاست‌گذاری‌ها و مدیریت‌های سیاستی در چرخه حکمرانی.

(ج) اصلاح فن حکمرانی براساس سیاست‌های مفاهمه‌ای و برخورداری از ظرفیت و امکانات اذهان و افهام متناظر.

ویژگی اساسی حاکم خردمند

سیاست‌های مفاهمه‌ای برای حاکمیت پایدار و جاودان طراحی شده‌اند. در این فرآیند هم وضع سیاست‌های مفاهمه‌ای دشوار است و هم اجرای آن که نماد کارآمدی محسوب می‌شود به مراتب دشوارتر است. بنابراین حاکمی باید با سیاست‌های مفاهمه‌ای حکمرانی کند که از عقل و هوش سیاسی و مدنی و نیز مفاهمه‌ای برخوردار باشد.

در فن حکمرانی حاکم نقش تعیین‌کننده در جامعه سیاسی به عهده دارد. اگر حاکمی با خردمندی از سیاست‌های مفاهمه‌ای برخوردار باشد به تعمیق امر حکمرانی کمک می‌کند و اگر عقل و هوش سیاسی و مفاهمه‌ای لازم نداشته باشد، سلامت حکمرانی را به خطر می‌اندازد. با وجود این در فن حکمرانی سیاستمدار نماد اصلی حکمرانی است. اگر سیاستمداری خردمند و فکور نباشد و از ایده سیاست‌های مفاهمه‌ای تغذیه نکند، جامعه دستخوش هرج و مرج سیاسی و سیاستی و نیز فرسایش حکمرانی می‌شود.

بنابراین در فن حکمرانی حاکم خردمند باید از چند ویژگی اساسی ذیل برخوردار باشد:

۱. قدرت ذهنی، مغزی و فکری لازم داشته باشد و بتواند پس‌زمینه‌های ذهن شهروندان و شهریان را بخواند تا تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و اعمال سیاست‌های ملی دستخوش آشفتگی نشود. اگر حاکم خوانش پس‌زمینه‌های ذهن شهریان را نداشته باشد، دست شستن از حکمرانی با عقلانیت سیاسی سازگارتر است.

۲. در سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری با خردمندی عمل کند و مجسمه خردمندی و تفکر باشد.

۳. به سر عقل آمدن سیاسی را تجربه کند و مبنای سیاست‌های اعلامی و اعمالی او تابع عقلانیت سیاسی باشد. یعنی مدیریت و مقیاس حکمرانی را در اداره امور کشور در سطوح مختلف به مثابه عقل

سیاسی، مدنی و مفاهمه‌ای قرار دهد.

۴. در زمان، با زمان و همزمان باشد و سیاست‌های زمانه خود را بشناسد تا به‌مثابه گذشته یا آینده حکمرانی نکند.

۵. با سیاست‌شناسی به سیاست عمل کند و بداند که انسان موضوع اصلی حکمرانی و حکمرانی یک فن است. اگر انسان سیاسی از دستور بیفتد کار و بیکاری در سازمان حکومت یکسان است.

۶. فهم سیال سیاسی از جامعه سیاسی و سیاست‌ها و روابط میان ملت‌ها داشته باشد و نوسازی این فهم را در جامعه بنیادین در دستور تفکر قرار دهد.

۷. با تأمل در انسان، جهان، حکومت و فن حکمرانی مفهوم روشنی از هریک داشته باشد و بداند چه باید بکند و از انجام چه کارهایی دوری جوید.

۸. درصدد تقویت خردمندی، زیرکی و هوشیاری خود باشد و تصمیم‌های بزرگ سیاسی و سیاستی در اداره امور کشور بگیرد تا مردم را میان زندگی و مرگ قرار ندهد و امید به زندگی را در جامعه سیاسی بپاشد.

۹. قدرت فهم سازمان حکومت و تجزیه و تحلیل سیاست‌ها و نیز درک روشنی از امور کشور و جهان کنونی داشته و از جهان‌بینی فراخ‌تری نسبت به دیگران برخوردار باشد.

۱۰. با سیاست مفاهمه‌ای به دنبال همگانی کردن این فهم از سیاست‌های بنیادین برآید و جریان فهم‌پذیری و مفهومی شدن فن حکمرانی را در جامعه سیاسی تقویت کند.

۱۱. سیاست‌های مفاهمه‌ای را در لحظات سیاسی تبیین عقلانی و منطقی کند و شاخص‌ها و الزامات آن را بشناسد.

۱۲. ذهنی انسان‌شناس و قانون‌شناس داشته و مجری و مدافع قانون سیاسی کشور باشد تا فن حکمرانی را به‌مثابه قانون اساسی سامان یابد.

۱۳. رحمت او بر خشمش پیشی داشته و از امر الهی پیروی کند.

۱۴. امر انسانی را با مقیاس امر الهی بسنجد و در صورت تعارض امر انسانی را رها کند.

نتیجه‌گیری

ایده سیاست مفاهمه‌ای نظریه جدیدی در فن حکمرانی است که تأمل در آن با رویکرد متفاوتی دنبال شده است. این ایده پیش‌نویس اولیه برای سیاستمداران است که چگونه کشور را اداره کنند که هم به‌مثابه عقل سیاسی باشد و هم رضایت افکار عمومی را تأمین کنند.

در این ایده سه امکان ایده، سیاست و مفاهمه در فن حکمرانی برای تعمیق حاکمیت به کار گرفته شده است. از این‌رو برای انسان سیاسی استفاده از این امکان‌ها و ظرفیت‌ها در عین دشواری مزایایی را در بر داشته است.



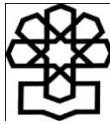
این راهبرد چرخه عقلانی و فنی شدن حکمرانی را با عقل سیاسی و مدنی در دستور کار قرار داده و با خرد مفاهیم‌ای آن را کارآمدتر کرده و مبنای مشروعیت قرار داده است. از نگاه دیگر حکمرانی سراسر معطوف به امنیت، نظم سیاسی و تدبیر نفوس انسانی است.

در عین حال ایده سیاست‌های مفاهیم‌ای سازوکاری برای تقویت فن حکمرانی است. این ایده تأکیدی است که انسان موضوع اصلی حکمرانی و حکمرانی سراسر فنی براساس سیاست‌های بنیادین در امر کشورداری و تدبیر نفوس است.

با وجود این پرسیده شود چرا حکمرانی ناکارآمد می‌شود؟ پاسخ معطوف به فقر انسان‌شناسی، فن حکمرانی و نیز سیاست‌های مفاهیم‌ای در این فن مربوط می‌شود. این سیاست‌ها هم به حکمرانی مشروعیت می‌بخشند و هم ضمانت کارآمدی آن به حساب می‌آیند. بنابراین فهم انسان‌شناسی، انسان سیاسی، سیاست‌های مفاهیم‌ای و به‌کارگیری این سیاست‌ها در فن حکمرانی امری لازم و مفید است.

منابع و مأخذ

۱. اخوان‌الصفاء، رسائل، ج ۴، نشر مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۶۴.
۲. افلاطون، جمهور، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۳. ادیانی، یونس. تالار آگاهی و گواهی، نقش جهان، ۱۳۸۷.
۴. ادیانی، یونس. گزارش ایده انسان سیاسی، دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، شماره مسلسل ۱۴۴۸۷، مهرماه ۱۳۹۴.
۵. اورلیوس، مارکوس. تأملات، ترجمه مهدی باقی و شیرین رضائیان، نی، ۱۳۸۶.
۶. فارابی، ابونصر. فصول منتزعه، المكتبة الزهراء، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۷. سایت adyani.ir



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۶۱۱

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: ایده سیاست مفاهمه‌ای در فن حکمرانی

نام دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین: سیدیونس ادیانی

ناظر علمی: _____

متقاضی: ریاست مرکز

ویراستار تخصصی: _____

ویراستار ادبی: _____

واژه‌های کلیدی:

- | | | |
|-------------------|----------------------|---------------------|
| ۱. ایده | ۱۱. مفاهمه تفهمی | ۲۱. اندیشه سیاسی |
| ۲. سیاست | ۱۲. عقل مفاهمه‌ای | ۲۲. حیات سیاسی |
| ۳. انسان سیاسی | ۱۳. عقلانیت مفاهمه | ۲۳. جامعه سیاسی |
| ۴. خرد سیاسی | ۱۴. زبان مفاهمه | ۲۴. تفکر کانونی |
| ۵. مفاهمه | ۱۵. منطق مفاهمه | ۲۵. عقلانیت ارتباطی |
| ۶. ایده مفاهمه | ۱۶. مفاهمه مواجهه‌ای | ۲۶. تعاملات جمعی |
| ۷. مفاهمه ایده‌ها | ۱۷. خشم سیاسی | ۲۷. امر الهی |
| ۸. سیاست مفاهمه | ۱۸. اصلاح فاهمه | ۲۸. امر باسوادی |
| ۹. مفاهمه سیاسی | ۱۹. اصلاح ذهن | ۲۹. امر دانایی |
| ۱۰. مفاهمه انسانی | ۲۰. فهم ناب | ۳۰. امر حکومتی |



تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱۰/۱۳